



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ

درس دوازدهم

سوره مبارکه عبس

توجه ویژه به قرآن و تکریم هدایت دیگران

گاهی وقتی مسیر هدایت را طی می‌کنی در این مسیر انسان‌هایی را می‌بینی که به ظاهر، برای هدایت، شأن و مرتبه‌ای ندارند. آنها را به دیده ناتوانی می‌نگری، در این موقع نقص و ضعف خود را نیز فراموش کرده‌ای، از سوی دیگر گاهی برخی را برای هدایت بیشتر لایق می‌دانی، تو آدم‌ها را به چه می‌سنجی، ملاک سنجش را از کجا آورده‌ای؟ آیا می‌دانی فاصله هدایت و گمراهی فقط یک رؤیت است؟ آیا می‌دانی این فاصله را نور و ظلمت تعیین می‌کند؟ چه بسا آن کسی که تو می‌پنداری یا حتی خودت! در فاصله‌ای دور و ظلمتی عمیق هستی.

مطالعه سوره مبارکه عبس

- | | |
|---|--|
| بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ | به نام خداوند هستی بخش مهربان |
| عَبَسَ وَ تَوَلَّى (۱) | چهره در هم کشید و روی گردانید. |
| أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى (۲) | آنگاه که نابینایی نزدش آمد. |
| وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّى (۳) | و تو نمی‌دانی، شاید که او تزکیه شود. |
| أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى (۴) | و یا ذکر را بپذیرد و در نتیجه ذکر برایش نفع داشته باشد. |
| أَمَّا مَنْ اسْتَغْنَى (۵) | اما کسی که طلب بی‌نیازی می‌کند، |
| فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى (۶) | پس تو او را می‌گماری! |
| وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكَّى (۷) | در حالی که بر تو تکلیفی و باکی نیست حتی اگر او تزکیه نشود. |
| وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى (۸) | اما کسی که شتابان به سوی تو آمد. |
| وَهُوَ يَخْشَى (۹) | در حالی که نسبت به خدا خشیت داشت. |
| فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى (۱۰) | پس تو او را رها کرده و به او بی‌اعتنایی می‌کنی و به دیگری می‌پردازی! |
| كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ (۱۱) | نه، چنین نیست (درباره آن عمل چهره در هم کشیدن و روی گرداندن). |
| فَمَنْ شَاءَ ذَكَّرْهُ (۱۲) | به درستی که قرآن تذکره و مایه ذکر است. |
| فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ (۱۳) | پس برای آن کسی که بخواهد ذکر بگیرد. |
| مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ (۱۴) | قرآن در صحیفی بزرگ داشته شده، |
| بَأَيْدِي سَفَرَةٍ (۱۵) | بلند مرتبه و پاک، |
| كِرَامٍ بَرَرَةٍ (۱۶) | فرو فرستاده شده به دستان فرستادگانی، |
| قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ (۱۷) | بزرگوار و نیکی رسان، است. |
| مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ (۱۸) | ای وای بر انسان که اینگونه حق‌پوشی می‌کند! |
| | از چه چیزی خلق شده است؟ |

از نطفه‌ای خلق و سپس تقدیر شده است.	مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ (۱۹)
سپس راه برایش میسر گردیده است.	ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ (۲۰)
سپس می‌میرد و در قبر جای می‌گیرد.	ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ (۲۱)
سپس هنگامی که بخواهد او را برانگیزد.	ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنشَرَهُ (۲۲)
نه، چنین نیست. انسان دستورات الهی را به انجام نرسانید.	كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ (۲۳)
پس باید که انسان بر طعامش نظر کند.	فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ (۲۴)
که چگونه ما آب را به شدت فرو می‌فرستیم.	أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا (۲۵)
سپس زمین را [با جوانه زدن گیاهان] می‌شکافیم.	ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا (۲۶)
پس در آن دانه می‌رویانیم	فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا (۲۷)
و انگور و سبزیجات	وَ عِنَبًا وَقَضْبًا (۲۸)
و زیتون و نخل	وَ زَيْتُونًا وَ نَخْلًا (۲۹)
و باغ‌هایی با درختان بزرگ	وَ حَدَائِقَ غُلْبًا (۳۰)
و میوه‌ها و چراگاه‌ها	وَ فَاكِهَةً وَأَبًا (۳۱)
[این خوردنی‌ها] متاعی برای شما و چهارپایان تان است.	مَتَاعًا لَكُمْ وَ لِأَنْعَامِكُمْ (۳۲)
پس هر گاه که صاخه (نفسخه صور) بیابد	فَإِذَا جَاءَتِ الصَّخَّةُ (۳۳)
روزی است که انسان از برادرش می‌گریزد	يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ (۳۴)
و از مادرش و از پدرش	وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ (۳۵)
و از دوستش و از فرزندانش.	وَ صَاحِبَيْهِ وَ بَنِيهِ (۳۶)
برای هر کسی شئونی است که او را از همه نظر مشغول به خود کرده است.	لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ (۳۷)
در آن روز چهره‌هایی گشاده و نورانی اند	وَ جُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ (۳۸)
خندان و خوشحالند	ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ (۳۹)
و جوهی در آن روز بر آنها نشانه‌های غم و اندوه است.	وَ جُوهٌ يَوْمَئِذٍ غَافِرَةٌ (۴۰)
که بر این چهره‌ها سیاهی و تاریکی نشسته است.	تَرَهُّقًا قَتْرَةٌ (۴۱)
آنان همان جماعت کفر و فجور هستند.	أُولَئِكَ هُمُ الْكُفْرَةُ الْفَجْرَةُ (۴۲)

مرحله اول: تفکر حول موضوعات سوره

این سوره به خلاف سوره‌های قبل دارای فضاهای متعدد است.

ابتدا لازم است هر یک از آن فضاها به صورت مجزا بررسی شود. سپس به مطالعه ارتباط این فضاها با هم پرداخته شود.

فضاهای این سوره را می‌توان در چند محور کلی به ترتیب آیات، به صورت زیر عنوان کرد:

- بیان رخدادی اجتماعی، با موضوع هدایت و هدایت‌گری،
- نقش قرآن در زندگی و جایگاه رفیع و بلند آن در هستی و سیر نزول آن،
- سیر زندگی انسان از ابتدا تا انتها،
- اهمیت نقش طعام در زندگی،
- وصف انواعی از گیاهان که متاع و طعام انسان است،
- وضعیتی از قیامت برای انسان.

با توجه به این تنوع در فضای سوره به بررسی واژگان سوره می‌پردازیم:

الف. بررسی واژگان سوره

عبس	هو انقباض مع حزن	گرفتگی همراه با ناراحتی را گویند.
ولی (تولی)	هو وقوع شیء وراء شیء مع رابطهً بینهما. و يستعمل التولی بمعنی الإدبار و الإعراض.	قرار گرفتن در روبروی چیزی به همراه رابطه میان آنها را گویند. تولی به معنای پشت کردن و روی گرداندن است.
عمی (أعمی)	هو فقدان البصر.	عدم بینایی را گویند.
زکو (یزکی)	هو تنحیة ما لیس بحقّ و إخراجة عن المتن السالم.	دور کردن آنچه حق نیست و خارج ساختن آن از متن سالم را گویند.
ذکر	هو التذکر فی قبال الغفلة و النسیان.	مقابل غفلت و فراموشی است.
صدی (تصدی)	هو التظاهر بأی وسیلة کانت.	خود را نمایاندن به هر وسیله‌ای که باشد. تصدی از تفعل به معنای پذیرش اختیاری این امر است.
لهو (تلهی)	هو ما یکون فیه تمایل الیه و تلذذ به من دون نظر الی حصول نتیجة. التصدی تفعل و كذلك التلهی و هو یدلّ علی اختیار الفعل و مطاوعة فیه، و الأصل فیهما تصدی و تتلهی.	میل به چیزی و کسب لذت در آن بدون آنکه نتیجه و غایت خاصی مد نظر باشد. تلهی به معنای غافل شدن است.
سعی	هو مرتبة من الجهد، فانّ الجهد کما سبق هو	مرتبه‌ای از جهد و کوشش است، جهد نیز سعی

السعی البلیغ الی أن یتتهی النهایة.	بلیغ در نهایت آن است.	(یسعی)
هو حالة تحصل من اللینة و الوضیعة و القبول و الأخذ.	حالتی که در آن نرمی، تواضع و پذیرش در انسان به وجود می آید.	خششی (یخششی)
هو ما یقابل الهوان.	این مفهوم در مقابل پستی و خواری قرار دارد. کرام جمع اکرم است.	کرم (کرام)
هو حسن العمل فی مقابل الغیر	به نیکی در قبال دیگران گفته می شود.	برر(برره)
هو رؤیة فی تعمق و تحقیق فی موضوع مادیّ أو معنویّ، بصر أو ببصیرة.	نگاه کردن با تعمق و تحقیق در موضوعی مادی یا معنوی به بصر یا بصیرت را گویند.	نظر (ینظر)
هو انحدار من فوق بلا قید مادیّا کان أو معنویّا.	هر ریزشی از بلندی که می تواند درباره موضوعی مادی یا معنوی باشد.	صبب (صبب)
هو الحركة الی محیط خارج عن محدودته. سفرة: جمع سافر.	حرکت به سوی خارج شدن از محیط را گویند.	سفر (سفره)
هو ما یتوجّه الیه من شیء.	آن چیزی از شیء که به سوی آن توجه می شود.	وجه (وجوه)
هو الأثر البارز من انبساط شدید فی الباطن	به اثر آشکار از انبساط درونی گفته می شود.	ضحک (ضاحکه)
هو ما یتقی و یمکث من جملة، أثرا منها أو جزءا. الغبرة: بفتحتین، ما یتخلف و یتقی من جملة شیء منبسطة.	آن چیزی که از چیز دیگری - حال به صورت اثری از آن یا جزئی از آن - باقی می ماند.	غبر (غبره)
هو غشیان بما یرکه، لا مطلق الغشیان.	حالتی که در آن شیء با چیزی که مورد کراهت است، پوشیده شود.	رهق (ترهق)
هو التضييق فی العمل، فی إنفاق أو غیره. و یقابله الإسراف و التوسعة. و القتره فعله بمعنی ما یقتر به، فأنها مکان مضیق لنفس الصائد، و یضیق به الصيد أيضا.	تنگی در عمل یا انفاق... را گویند. و در مقابل آن اسراف و گشادگی است. قتره به معنای فضایی است که در آن نفس کشیدن به سختی ممکن است.	قتر (قتره)
هو انشفاق مع ظهور شیء.	شق شدن همراه با آشکاری شیء. فجرة جمع فاجر است و به معنای پرده دریدن در حالت تقوای نفس است.	فجر (فجره)

ب. تصویرسازی از واژگان

چنانچه گفته شد سوره دارای فضاهای متعدد است، برای درک بهتر سوره در تصویرسازی واژگان، بهتر است این فضاها مورد توجه قرار گیرد. بدین ترتیب با توجه به مفاهیم واژگان و مصادیق بیان شده و فضای مربوطه، نمونه‌های دیگر را در ذهن تجسم کرده و در ستون مربوطه یادداشت کنید.

واژه	تصاویر	نمونه‌های دیگر
عبس	تنگدلی و گرفتگی که فردی در چهره خود نشان می‌دهد.	
تولی	پشت کردن.	
عمی	نابینا.	
زکو	رشد کردن.	
ذکر	یادآوری.	
صدی	سر خود را به سوی کسی بلند کردن.	
لهو	مشغول شدن توأم با غفلت. لهو چیزی است که انسان را از آنچه مهم است و به دردش می‌خورد مشغول کند.	
سعی	تند راه رفتن که از دویدن آرام‌تر است.	
خشی	بیم توأم با پرهیز.	
کرم	سخاوت.	
برّ	فزونی در نیکی.	
نظر	نگاه کردن.	
صبّ	ریختن.	
سفر	پرده برداشتن و آشکار کردن. سفیر: فرستاده و نماینده است که مطالبی را اظهار و آشکار می‌کند.	
وجه	صورت.	
ضحک	خندیدن.	
غبر	غباری که از بقیه خاک به جا می‌ماند.	
رهق	پوشاندن.	

واژه	تصاویر	نمونه‌های دیگر
قتر	کدری و سیاهی.	
فجر	شکاف زیاد در چیزی.	

ج. ارتباط بین واژگان سوره

چنانچه گذشت بهتر است فضاهاى سوره را از هم تفکیک کرد تا مطالعه آن راحت‌تر شود برای این منظور در ارتباط بین واژگان این مسأله در نظر گرفته شده است.

۱. اعراب سوره^۱

فضای رخداد اجتماعی:

(عَبَسَ وَ تَوَلَّى، أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى) عبس و تولى دو فعل ماضی و مبنی هستند و فاعل آنها مستتر و در تقدیر هو است. آن جاءه در محل نصب و مفعول لأجله است. جاءه فعل ماضی و مفعول به و الأعمى فاعل است. (وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّةَ يَزْكِي أَوْ يَذْكُرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى) واو عاطفه و ما اسم استفهام و مبتدا و در محل رفع است. جمله یدریک خبر آن است. کاف در موضع مفعول اول برای یدری و جمله ترجی در موضع مفعول دوم است. لعله لعلّ و اسم آن است. جمله یزکی خبر لعل بوده و نیز گفته می‌شود که مفعول دوم برای یدریک است. او حرف عطف و یذکر عطف علی یزکی است. فاء سببیه است و تنفعه فعل مضارع منصوب و هاء مفعول به است. الذکری فاعل است.

(أَمَّا مِنْ اسْتَغْنَى فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى وَ مَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزْكِي) اما حرف شرط و تفصیل بوده و من اسم موصول مبتداست و جمله استغنی صله است که محلی از اعراب ندارد. فاء رابطه است و أنت ضمیر بارز منفصل در محل رفع؛ یعنی مبتداست. له متعلق به تصدی و جمله تصدی خبر أنت است. این جمله اسمیه خبر من است. واو حالیه است و ما نافییه است و علیک خبر مقدم آن است. ألا یزکی منصوب بنزع الخافض. این جمله حال برای ضمیر تصدی است.

(وَ أَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى، وَ هُوَ يَخْشَى فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى) واو عاطفه و اما حرف شرط و تفصیل است. «من» اسم موصول مبتدا و در محل رفع است. جمله جاءک صله من است و محلی از اعراب ندارد. جمله یسعی حال برای فاعل جاءک است. واو حالیه است و هو مبتداست. جمله یخشی خبر بوده و این جمله حال برای فاعل یسعی است. فاء رابط برای جواب اما بوده و أنت مبتدا و عنه متعلق به تلهی است. تلهی فعل مضارع مرفوع و فاعل آن مستتر و در تقدیر أنت است. این جمله خبر و جمله أنت عنه تلهی خبر من است.

^۱ اعراب القرآن و بیانه، ج ۱۰، ص ۳۷۷-۳۸۶

فضای جریان قرآن در زندگی

(كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ) کلا حرف ردع و زجر است. إنها: ان و اسم آن و تذکره خبر إن است. فاء تفریع و من اسم شرط جازم و مبتداست. شاء فعل ماضی در محل جزم و فعل شرط است و فاعل آن هو و مفعول محذوف است. ذکره فعل ماضی و فاعلش مستتر و مفعول به آن، هاء است.

(فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ مَّرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ بِأَيْدِي سَفَرَةٍ كِرَامٍ بَرَرَةٍ) فی صحف خبر دوم برای إنها است. مکرمه و آنچه بعدش است نعت برای صحف است. بآیدی نیز نعت یا خبر برای مبتدای محذوف است. سفره مضاف إلیه بوده و آنچه بعدش است نعت است.

فضای سیر زندگی انسان

(قَتَلَ الْإِنْسَانَ مَا أَكْفَرَهُ) این جمله دعائیه است. و محلی از اعراب ندارد. الإنسان نائب فاعل است و ما مبتدا و در محل رفع است. أكفر فعل ماضی و فاعل آن مستتر و در تقدیر هو است و هاء مفعول به است.

(مِنْ أَى شَىءٍ خَلَقَهُ مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ) من أى شىء متعلق به خلقه است. من نطفه بدل من أى شىء خلقه است. فاء و قدره فعل ماضی و فاعلش مستتر که در تقدیر هو است و مفعول به هاء است.

(ثُمَّ السَّبِيلَ يَسْرَهُ ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ) ثم حرف عطف که جمله را به جمله قدره عطف می‌کند و السبیل منصوب به فعلی است که یسره مفسر آن است. و جملات بعدی نیز بر آن یکی پس از دیگری عطف می‌شود.

(كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ) کلا ردع و زجر و لما حرف نفی جازم و يقض فعل مضارع مجزوم است. ما مفعول به و جمله امره صله است.

فضای طعام و انواع، منشأ و آثار آن در زندگی

(فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ) لام امر و ينظر فعل مضارع مجزوم و الإنسان فاعل و إلی طعامه متعلق به ينظر است.

(أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا) أنا و آنچه بعد از آن می‌آید در محل جر و بدل است از من طعامه. و أن و اسم آن و جمله صببنا فعل و فاعل و الماء مفعول به و صبا مفعول مطلق است.

(ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا) عطف بر جمله قبلی و در اعراب مانند آن است

(فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا وَعِنَبًا وَقَضْبًا وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا وَحَدَائِقَ غُلْبًا وَفَاكِهَةً وَأَبًّا) فاء عاطفه است. أنبتنا فعل و فاعل است و فيها متعلق به أنبتنا است. حبا مفعول به بوده و آنچه بعد از آن می‌آید عطف بر آن است.

(مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ) متاعا مصدر برای أنبتنا و لكم متعلق به متاعا و لأنعامكم عطف بر لكم است.

فضای قیامت و نمایش چهره‌ها در آن روز

(فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَةَ يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ وَصَاحَتِهِ وَبَيْنِهِ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ) فاء استینافیه است. إذا ظرف آینده و متضمن معنی شرط است. جمله جاءت در محل جر است چون به ظرف اضافه شده است. الصاخة فاعل و یوم بدل از إذا است. مله یفر با اضافه شدن به ظرف در محل جر است. المرء فاعل و من أخیه متعلق به یفر بوده و آنچه بعد از آن می آید عطف بر أخیه است. لکل امرئ خبر مقدم و منهم نعت برای لامریء است. یومئذ ظرف و شأن مبتدای مؤخر و جمله یغنیه نعت برای شأن است. (وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ) وجوه مبتدا و یومئذ ظرف و مسفرة خبر وجوه و ضاحکه و مستبشرة دوم خبر دیگر برای وجوه است.

(وَ وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ) واو عاطفه و وجوه مبتدا و یومئذ ظرف و علیها خبر مقدم و غبره مبتدای مؤخر است. این جمله خبر وجوه و جمله ترهقها قتره خبر دوم برای وجوه است. ترهقها فعل مضارع و مفعول به مقدم و قتره مبتدای مؤخر است. (أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ الْفَجْرَةُ) أولئك مبتدا و هم ضمیر فصل یا مبتدای دوم است. الکفره الفجره دو خبر برای أولئك است که یا برای هم می توان باشد.

۲. تصویرسازی کلمات در ارتباط با هم

در تصویر سازی کلمات نیز فضاهای متنوع سوره در نظر گرفته می شود.

فضای اول: برخورد اجتماعی افراد با انگیزه های مختلف که با چهره ها و رفتارها نمایان می شود

- وقتی هدایت گری چراغ هدایت را افروخته، بلند آوازه می شود (سوره انشراح) و دیگران در نزدیک شدن به او با انگیزه های مختلف از هم سبقت می گیرند.
- چهره های در هم کشیده و رفتارهای غیر عادی وقتی خلاف انتظار خود چیزی را می بینند؛ بالاخص وقتی که منطق درستی بر آنها حاکم نباشد.
- وقتی جمعی شاهد جذب فردی دیگر به جمع خود می شود، انگیزه های مختلفی در رابطه با چنین شخصی، از هر یک بروز می یابد.
- تنوعی از ذائقه ها که در کنار هم، حول یک محور مشترک جمع شده اند ولی این جمع کاملاً خالص هم نیستند.
-
-

فضای دوم: کتابی که راه سعادت و شقاوت انسان را به وضوح در اختیار او قرار داده است

- از محلی پاک و مقدس که جای هیچ گونه ملال و کسالت و ناپاکی نیست به دست سفیرانی مقدس و پاک نامه هایی ارسال شده تا انسان را به آن محل دعوت کند.

- موقعیتی که دستگیری انسان‌ها از آن موقعیت انجام می‌شود و این دستگیری موجب طهارت و پاکی آنهاست.

.....

.....

فضای سوم: انسان از ابتدای زندگی تا انتهای آن

- از کجا آمده‌ام، آمدنم بهر چه بود، به کجا می‌روم آخر...
- با اینکه انسان می‌داند که در دنیا ماندگار نیست، در واقع مثل کسی زندگی می‌کند که نمی‌داند.
- انسان غافلی که به او هشدار می‌دهند این شهر به ویرانه‌ای تبدیل می‌شود، کوچ کن ولی او نه تنها با خیالی آسوده به زندگی خود مشغول است، بلکه افرادی را که در این زمینه سعی و کوشش دارند، مذمت می‌کند.

.....

.....

فضای چهارم: انواع طعام، انواع گیاه و انواع انسان‌ها

- هر کسی طبعش به غذایی اقبال دارد و هر شهری و کشوری برای خود غذاهایی دارد. ولی همه در غذا بودن مشترکند. ولی بعضی نسبت به بعضی دیگر پاک‌ترند.
- علم و معرفت و اخلاق و برخوردهای اجتماعی نیز از جنس طعام است، زیرا انسان با آنها رشد می‌کند.
- گیاهان مختلف و میوه‌های متفاوت با طعم‌های مختلف همراه با ذائقه‌های مردم و حتی حیوانات. گاهی اشتراک ذائقه انسان با حیوان و گاهی تمایزهای ویژه.

.....

.....

فضای پنجم: چهره‌ها و رفتارهای روز قیامت

- برادر و خواهر و پدر و مادری و ... که در اثر هول و اضطرابی بزرگ از هم فرار می‌کنند.
- حالتی که کسی روی دیدن دیگری را ندارد یا به خاطر اینکه نسبت به هم حقوق ادا نشده‌ای دارند و یا اساساً هول و اضطراب زیادی حاکم است.
- چهره‌های روز نتیجه، که برخی فاتح‌اند و برخی شکست‌خورده.

.....

.....

مرحله دوم: گزاره‌نویسی

الف. گزاره‌هایی از سوره

برای گزاره‌نویسی در این بخش از فضاهاپی که بیان شد بهره می‌گیریم، با عنایت به آیات سوره و تحلیل وقایع این فضاها می‌توان گزاره‌های عقلی متعددی را از این سوره دریافت کرد:

برخورد اجتماعی افراد با انگیزه‌های مختلف

عَبَسَ وَ تَوَلَّىٰ اُنْ جَاءَهُ الْاَعْمَىٰ وَ مَا يُدْرِيكُ لَعَلَّهُ يَزْكٰى اَوْ يَدْكُرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرٰى:

- به صرف ظاهر کسی که دارای ناتوانی‌هایی است و به پیامبر صلی الله علیه و آله و قرآن رجوع کرده نمی‌توان حکم به ناتوانی وی کرد.
- معیار هدایت شدگی افراد و نفعی که از هدایت می‌برند برای انسان قابل محاسبه نیست.
- میل به هدایت را از میل به تزکیه و ذکر می‌توان متوجه شد.
-

اَمَّا مَنْ اسْتَعْنٰى فَاَنْتَ لَهٗ تَصَدَّقٰى وَ مَا عَلَيْكَ اِلَّا يَزْكٰى وَ اَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعٰى وَ هُوَ يَخْشٰى فَاَنْتَ عَنْهُ تَلَهٰى:

- استغنا و بی‌نیازی به هدایت را از میل به تزکیه نشدن می‌توان یافت.
- میل به تزکیه را از سعی و خشیت فرد می‌توان متوجه شد.
- ملاک در اعتنا یا عدم اعتنا در مسیر هدایت، میل داشتن یا نداشتن به تزکیه است.
- اعتبار، موقعیت و استعداد و ... برای انتخاب افراد در مسیر هدایت باید بر مبنای میل به تزکیه صورت گیرد.
-
-

فضای دوم: کتابی که راه سعادت و شقاوت انسان را به وضوح در اختیار او قرار داده است

كَلَّا اِنَّهَا تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ فِى صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ مَّرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ بِاٰدٰى سَفَرَةٍ كِرَامٍ بَرَرَةٍ:

- کتابی که موجب ذکر انسان است تنها برای کسی منفعت دارد که میل به تزکیه (سعی + خشیت) داشته باشد.
- گزاره فوق باور عامه مردم پیرامون پیامبر صلی الله علیه و آله، نبود. (به دلیل کلمه کلاً)
- برای پندگیری از قرآن زمینه و درون فرد باید مهیا و آماده باشد (سعی + خشیت) (به دلیل کلمه شاء)
- وصف قرآن و ذکر به مکرم، مرفوع و مطهر علاوه بر مقام نزول به نقش نزول و اثر آن در وجود انسان اشاره دارد.

- ویژگی سفیران الهی نازل کننده قرآن به کرام برره، نشان از قدس و طهارت و خیرخواهی فراوان قرآن نسبت به همه انسان‌ها دارد.

- انسان‌ها باید بدانند فضای قدسی قرآن می‌تواند هر ناتوانی را توانا و هر نابینایی را بینا کند.

- شناخت شأن و منزلت قرآن و قدرت هدایتی او، مانع اعتنا به اعتبارهای ظاهری دنیا (مال، استعداد و ...) می‌شود.

-

-

فضای سوم: انسان از ابتدای زندگی تا انتهای آن

قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ ثُمَّ السَّبِيلَ يَسْرَهُ ثُمَّ أَمَانَةً فَأَقْبَرَهُ ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ كَلًّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ:

- کفر عامل قتل و عدم جریان حیات در انسان است.

- فراموشی انسان از اعجاز خلقت خویش و غفلت از سیر رشد تا کمال و مرگش موجب می‌شود تا به کفر مبتلا شود.

- شرایط مختلفی برای انسان پیش می‌آید تا تنبه را برای او موجب شود که دست از کفرورزی خود بردارد. گویی همه خوبان عالم منتظر متنبه شدن انسان‌اند. (به دلیل لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ)

- مقاطع حساس حیات هر انسانی عبارتند از: خلق از نطفه، انواع تقدیر، راهی که برایش در مسیر کمال هموار شده، موت، حیات دوباره. توجه به وجود این مقاطع می‌تواند در انسان گوهر خشیت و سعی را شکوفا کرده او را از کفر به تزکیه بکشاند.

-

-

فضای چهارم: انواع طعام، انواع گیاه و انواع انسان‌ها

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا وَعِنَبًا وَقَضْبًا وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا وَحَدَائِقَ غُلْبًا وَفَاكِهَةً وَأَبًّا مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ:

- برای درک هدایت و رسیدن به تزکیه توجه به طعام، واجب و لازم است.

- منظور از طعام، رزق معنوی و مادی متناسب با رشد است.

- منشأ طعام انسان آسمان است، لذا انتظار این است که با تناول طعام آسمانی، انسان اهل ذکر و خشیت شده با «کرام برره» از «صحف مطهره» بهره‌مند شود. (صب ماء)

• قرآن طعامی پاک و قدسی برای انسان است، همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام طعامی پاک و آسمانی‌اند.

• با وجودی که طعام انسان‌ها یکی است و منشأ همه آسمان است ولی هر یک از انسان‌ها مشابه گیاهان متنوع‌اند.

• وجود تنوع در ذائقه‌های انسان را باید پذیرفت.

•

•

فضای پنجم: چهره‌ها و رفتارهای روز قیامت

فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاخَةُ يَوْمَ يَنْفِرُ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ وَوَجُودٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهِمْ غَبْرَةٌ تَرَهَقُهَا قَتَرَةٌ أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ الْفَجْرَةُ:

• حقیقت چهره‌های به ظاهر خرسند امروز، روزی آشکارا نمایان می‌شود.

• حقیقت انگیزه‌ها و رفتارهای به ظاهر خیرخواهانه انسان، روزی آشکار می‌شود.

• کفر و فجور است که چهره انسان را غبارآلود و ذلت‌بار می‌کند.

• با کفر و فجور باید چهره را در هم کشید. (نه با مشاهده فرد نابینای در صدد هدایت)

•

•

ب. گزاره‌های تفسیر المیزان درباره سوره مبارکه عبس^۱

غرض سوره،^۲ عتاب هر کسی است که

ثروتمندان را بر ضعفا و مساکین از مؤمنین مقدم می‌دارد،

اهل دنیا را احترام می‌کند

و اهل آخرت را خوار می‌شمارد،

^۱ ترجمه المیزان، ج ۲۰، ص ۳۲۴-۳۴۷

^۲ در ابتدای این بخش در تفسیر می‌خوانیم: روایاتی از طرق اهل سنت وارد شده که این آیات درباره داستان ابن ام مکتوم نابینا نازل شد، که روزی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد در حالی که جمعی از مستکبرین قریش نزد آن جناب بودند و با ایشان درباره اسلام سخنان سری داشتند، رسول خدا صلی الله علیه و آله از آمدن ابن ام مکتوم، چهره در هم کشید، و خدای تعالی او را مورد عتاب قرار داد که چرا از یک مردی تهی‌دست چهره در هم کردی؟

از طرق شیعه هم روایاتی به این معنا اشاره دارد.

ولی در بعضی دیگر از روایات شیعه آمده که مردی از بنی امیه نزد آن جناب بوده، و او از آمدن ابن ام مکتوم چهره درهم کشید، و آیات، در عتاب او نازل شد، که ان شاء الله بحث مفصل این معنا در بحث روایتی آینده از نظرتان خواهد گذشت.

بعد از این عتاب رشته کلام به اشاره به خواری و بی‌مقداری انسان در خلقتش و اینکه در تدبیر امورش سراپا حاجت است و با این حال به نعمت پروردگار و تدبیر عظیم او کفران می‌کند کشیده شده، و در آخر، سخن را با ذکر قیامت و جزا و تهدید مردم خاتمه می‌دهد، و این سوره بدون هیچ تردیدی در مکه نازل شده است.

عَبَسَ وَ تَوَلَّى:

• یعنی چهره در هم کشید و روی بگردانید.

أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى:

• این جمله علت عبوس شدن را بیان می‌کند،

• و لام تعلیل در تقدیر است و تقدیر آن «لأن جاءه الأعمى» است.

وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهٗ يَزَكَّىٰ أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعُهُ الذُّكْرَىٰ:

• این آیه حال از فاعل فعل «عَبَسَ وَ تَوَلَّى» است،

• و کلمه تزکی به معنای در پی پاک شدن از راه عمل صالح است.

• که [تزکی] بعد از تذکر، یعنی پندپذیری و بیداری و پذیرفتن عقاید حقه دست می‌دهد،

• چون «نفع ذکری» همین است که آدمی را به تزکی دعوت می‌کند؛ یعنی به ایمان و عمل صالح می‌خواند.

• و حاصل معنا این است که آن شخص چهره در هم کشید، و از آن شخص نابینا که نزدش آمده بود روی

بگردانید، با اینکه او خبر نداشت آیا مرد نابینا مردی صالح بود، و با اعمال صالح ناشی از ایمان خود را

پاکیزه کرده بود یا نه، شاید کرده بود، و یا آمده تا با تذکر و اتعاضش به مواعظ رسول خدا صلی الله علیه

و آله بهره‌مند شده، در نتیجه به تطهیر خود موفق گردد.

• در این آیات چهارگانه عتاب شدیدی به کار رفته،

• و این شدت از این جهت بیشتر می‌شود که دو آیه اول در سیاق غیبت آمده،

• که [این چهار آیه با سیاق غیبت] می‌فهماند خدا از او روی گردانیده، رو در رو با او سخن نگفته،

• و دو آیه اخیر را در سیاق خطاب آورده، چون توبیخ در مخاطبه حضوری بیشتر است،

• و حجت و استدلال هم وقتی رو در رو گفته شود الزام‌آورتر است، آن هم بعد از روی‌گردانی، و

مخصوصاً با سرکوبی خود خدا و بدون واسطه غیر.

• و در اینکه از آن شخص تعبیر به اعمی (کور) کرد توبیخی بیشتر استفاده می‌شود،

• [توبیخی بیشتر است] برای اینکه محتاجی که به انسان مراجعه می‌کند اگر نابینا باشد و حاجتش هم

حاجتی دینی باشد، و خلاصه ترس از خدا او را وادار کرده باشد که با نداشتن چشم به ما مراجعه کند،

ما بیش از سایر مراجعه کنندگان باید به او ترحم کنیم، و بیشتر به او روی آورده مورد عطوفتش قرار

دهیم، نه اینکه چهره در هم بکشیم و روی از او برتابیم.^۱

^۱ در ادامه این بخش در تفسیر می‌خوانیم: بعضی گفته‌اند: بنا بر اینکه شخص مورد عتاب رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد تعبیر از آن جناب به ضمیر غایب برای این بوده که به قداست ساحت آن جناب اشاره کند، و بطور کنایه بفهماند گویا آن کسی که چنین عملی

أَمَّا مَنْ اسْتَغْنَىٰ فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّىٰ وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكَّىٰ:

- کلمات «غنی» و «استغناء» و «تغنی» و «تغانی» به طوری که راغب گفته به یک معنی هستند.
- پس مراد از «مَنْ اسْتَغْنَىٰ» کسی است که خود را توانگر نشان دهد، و ثروت خود را به رخ مردم بکشد.
- و لازمه این عمل [استغناء] این است که
 - خواهد از سایرین سر و گردنی بلندتر باشد،
 - ریاست و عظمتی در چشم مردم داشته باشد،
 - و از پیروی حق عارش بیاید،
- همچنان که در جای دیگر فرمود: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِكَيْفَىٰ أَنْ رَأَىٰ اسْتَغْنَىٰ» و کلمه «تصدی» به معنای متعرض شدن و روی آوردن به چیزی و اهتمام در امر آن است.
- در این آیه و شش آیه بعدش اشاره مفصلی است به اینکه ملاک در آن عبوس شدن و پشت کردن چه بوده، که به خاطر آن مستوجب عتاب شده،
- حاصل آن این است که:
 - تو خیلی به وضع مستکبران و اعراض کنندگان از پیروی حق می پردازی،
 - و زیاد به وضع آنها اعتنا می کنی،
 - در حالی که اگر او نخواهد خود را پاک کند بر تو تکلیفی نیست،
 - و بر عکس از وضع آن کس که خود را پاک کرده و از خدا می ترسد بی اعتنایی می کنی.

وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكَّىٰ:

- بعضی گفته اند: کلمه «ما» نافیه است، و معنایش این است که: اگر او نخواهد خود را تزکیه کند حرج و مسئولیتی بر تو نیست، تا رهایی از آن مسئولیت تو را حریص کند به مسلمان شدن او، و غفلت ورزیدن از آنهایی که قبلاً به طیب خاطر مسلمان شده اند.
- بعضی گفته اند: کلمه «ما» استفهام انکاری است، و به آیه چنین معنا می دهد: «چه چیز و چه مسئولیت و ضرری متوجه تو می شود اگر او نخواهد خود را از کفر و فجور پاک کند؟ تو یک رسول بیشتر نیستی، و جز ابلاغ رسالت مسئولیتی نداری».
- بعضی دیگر گفته اند: کلمه «ما» به معنای «لا» ی نافیه است، و معنایش این است که: «از عدم تزکیه او از کفر و فجور باکی به خود راه نمی دهی»، و این معنا با سیاق عتابی که قبل از این آیه و نیز قبل از قبل این آیه بود سازگارتر است.

وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَىٰ وَهُوَ يَخْشَىٰ فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّىٰ:

کرده رسول خدا صلی الله علیه و آله نبوده، چون مثل چنین عملی از مثل آن جناب سر نمی زند، و در نوبت دوم که از آن جناب به ضمیر خطاب تعبیر کرده نیز قداست ساحت آن حضرت منظور بوده، چون همیشه اقبال بعد از اعراض، اجلال و احترامی از طرف است.

ولیکن این حرف درست نیست، چون با خطاب «أَمَّا مَنْ اسْتَغْنَىٰ فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّىٰ ...» نمی سازد، و توییخ در آن از توییخ در آیه «عَبَسَ وَتَوَلَّىٰ» بیشتر است، و به طور قطع هیچ ایناسی هم در آن نیست.

- کلمه «سعی» به معنای سرعت در دویدن است،
 - پس معنای آیه به حسب آنچه مقام دست می‌دهد این است که:
 - آن کس که به شتاب نزدت می‌آید
 - تا به وسیله معارف دین و مواعظی که از تو می‌شنود خود را پاک کند،
 - «وَهُوَ يَخْشَى» در حالی که از خدا می‌ترسد،
 - و خشیت خود، آیت و نشانه آن است که او به وسیله قرآن متذکر شده است،
 - همچنان که فرمود: «ما أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى إِلَّا تَذِكْرًا لِمَنْ يَخْشَى»، و نیز فرموده: «سَيَذَكَّرُ مَنْ يَخْشَى».
- فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى:
- اصل کلمه تلهی، تلهی بوده؛ یعنی خود را به کار دیگر می‌زنی،
 - و از چنین مردی که آمده که به راستی خود را اصلاح کند غافل می‌مانی،
 - و اگر ضمیر «انت» را در این آیه و در آیه «فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى» و ضمیر «له» و «عنه» را در آن دو مقدم بر فعل آورده، همه برای تاکید در عتاب و تنبیه است.
- كَلَّا إِنَّهَا تَذِكْرَةٌ فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ:
- کلمه «کلا» بازداشتن از همان عملی است که به خاطر آن عتابش فرمود
 - یعنی عبوس کردن قیافه
 - و روی گردانی از کسی که از خدا می‌ترسد،
 - و مشغول شدن و پرداختن به کسی است که خود را بی‌نیاز می‌داند.
 - و ضمیر در جمله «إِنَّهَا تَذِكْرَةٌ» به آیات قرآنی و یا به قرآن برمی‌گردد، و اگر آن را مؤنث آورده برای این بود که خبر آن «تذکره» مؤنث بوده،
 - و معنای آن [جمله فوق] این است که: آیات قرآنی - یا قرآن - تذکره است، یعنی موعظه‌ای است که هر پندپذیری از آن متعظ می‌شود،
 - و یا [معنای آیه فوق اینست که] تذکر دهنده‌ای است که اعتقاد حق و عمل حق را تذکر می‌دهد.
- فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ:
- این قسمت، جمله‌ای معترضه است،
 - و ضمیر به قرآن و یا آنچه که قرآن تذکر می‌دهد برمی‌گردد،
 - و معنایش این است که:
 - هر کس خواست می‌تواند به یاد قرآن و یا معارفی که قرآن تذکر می‌دهد باشد،
 - و قرآن این را تذکر می‌دهد که مردم بدانچه فطرت به سوی آن هدایت می‌کند منتقل شوند،
 - و آن، عقاید و اعمال حقه‌ای است که در لوح فطرت محفوظ است.
 - و در اینکه تعبیر فرمود به «فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ» اشاره است به اینکه
 - در دعوت قرآن به تذکر، هیچ اکراه و اجباری نیست،

- و داعی اسلام که این دعوت را می‌کند برای این نیست که نفعی عاید خودش شود،
- تنها و تنها نفع آن عاید خود متذکر می‌شود،
- حال اختیار با خود او است.

فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ مَّرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ:

- در مجمع البیان گفته: کلمه «صحف» جمع صحیفه است، و عرب هر چیزی را که در آن مطلبی نوشته شده باشد صحیفه می‌نامد، همچنان که کتابش هم می‌خواند، حال چه اینکه ورقه و کاغذی باشد و یا چیز دیگری.
- و جمله «فی صحف» خبری است بعد از خبر برای کلمه «ان»،
- و ظاهر آن [جمله فی صحف...] این است که: قرآن به دست ملائکه در صحف متعدّد نوشته شده بوده.^۱
- «مکرمه» یعنی معظم،
- «مرفوعه» یعنی رفیع القدر نزد خدا،
- «مطهره» یعنی پاکیزه از قذارت باطل و سخن بیهوده و شک و تناقض،
- همچنان که در جای دیگر فرمود: «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ»،
- و نیز در اینکه مشتمل بر سخن بیهوده نیست، فرموده: «إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٍ وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ»،
- و در اینکه مشتمل بر مطلب مورد شکی نیست، فرموده: «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ»
- و در اینکه مشتمل بر مطالب متناقض نیست، فرموده: «وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا»

بِأَيْدِي سَفَرَةٍ كِرَامٍ بَرَرَةٍ:

- این دو جمله دو صفت بعد از صفت هستند برای صحف،
- و کلمه «سفره» جمع سفیر است، و سفیر به معنای رسول است،
- و کلمه «کرام» صفت آن رسولان است، به اعتبار ذاتشان
- و «برره» صفت ایشان است به اعتبار عملشان،
- [آیه فوق] می‌فرماید: ذاتا افرادی بزرگوارند، و از نظر عمل دارای احسانند.
- و معنای این چند آیه این است که: قرآن تذکره‌ای است که در صحف متعدّدی نوشته شده بود، صحف معظم و رفیع القدر، و پاکیزه از هر پلیدی و از هر باطل و لغو و شک و تناقض، و به دست سفیرانی نوشته شده که ذاتا نزد پروردگارشان بزرگوار، و در عمل هم نیکوکارند.
- و از این آیات برمی‌آید که برای وحی، ملائکه مخصوصی است،
- که [این ملائکه مخصوص] متصدی حمل صحف آن و نیز رساندن آن به پیامبرانند،

^۱ در ادامه این بخش در تفسیر می‌خوانیم: و این ظاهر، سخن آن مفسر را که گفته: مراد از صحف لوح محفوظ است، ضعیف می‌سازد، چون در کلام خدای تعالی در هیچ موردی از لوح محفوظ به صیغه جمع از قبیل صحف و کتب و الواح تعبیر نشده. نظیر این قول در بی‌اعتباری سخن آن مفسر دیگر است که گفته: مراد از صحف، کتب انبیای گذشته است. چون این معنا با تعبیر «بِأَيْدِي سَفَرَةٍ...» نمی‌سازد، زیرا ظاهر این تعبیر این است که صفت صحف باشد.

- پس می‌توان گفت این ملائکه اعوان و یاران جبرئیلند،
 - و تحت امر او کار می‌کنند،
- و اگر نسبت القای وحی را به ایشان داده، منافات ندارد با اینکه در جای دیگر آن را به جبرئیل نسبت دهد،
 - و بفرماید: «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ»
 - و در جای دیگر در تعریف جبرئیل بفرماید: «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ»
- بلکه همین آیه مؤید مطلب ماست، که می‌فرماید دستوراتش مطاع است،
- معلوم می‌شود جبرئیل برای رساندن وحی به انبیا، کارکنانی از ملائکه تحت فرمان دارد،
- پس وحی رساندن آن ملائکه هم وحی رساندن جبرئیل است،
- همچنان که عمل جبرئیل و اعوانش روی هم، فعل خدای تعالی نیز هست،
- و این انتساب وحی به چند مقام نظیر مسأله توفی و قبض ارواح است، که یک جا به اعوان ملک الموت نسبت داده، و یک جا به خود او، و یک جا به خود خدای تعالی که بحث آن مکرر گذشت.^۱

^۱ در ادامه این بخش در تفسیر می‌خوانیم: ولی بعضی از مفسرین گفته‌اند: مراد از کلمه «سفرة» نویسندگان از ملائکه‌اند. لیکن، معنایی که گذشت روشن‌تر است.

و بعضی دیگر گفته‌اند: قاریان قرآنند، که آن را می‌نویسند و می‌خوانند، که خواننده محترم به نادرستی آن واقف است.

^۲ بحث روایی این بخش از سوره در المیزان:

در مجمع البیان است که «بعضی گفته‌اند: این آیات درباره عبدالله ابن ام مکتوم فرزند شریح بن مالک بن ربیعہ فہری یکی از بنی عامر بن لوی نازل شده.

و جریان چنین بوده که: وی روزی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد، در حالی که آن جناب با عتبه بن ربیعہ و ابوجہل بن ہشام و عباس بن عبدالمطلب و ابی و امیہ بن خلف جلسہ کرده بود، و ایشان را به دین توحید دعوت می‌کرد، به امید اینکه اسلام بیاورند، ابن ام مکتوم عرضه داشت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله از قرآن برایم بخوان-حفظ کنم، و (چون نایبنا بود) مکرر آن جناب را صدا می‌زد، و متوجه نبود که آن جناب با آن چند نفر مشغول صحبت است، و تکرار او باعث شد که کراہت و ناراحتی در سیمای آن جناب هویدا شد، چون ابن ام مکتوم مرتب کلام آن جناب را قطع می‌کرد، و رسول خدا صلی الله علیه و آله در دل خود فکر می‌کرد که حالا این چند نفر که از بزرگان قریشند، می‌گویند پیروان او همه از قبیل ابن ام مکتوم یا کورند و یا برده‌اند، لذا از او روی بگردانید، و رو به آن صنادید کرد، در اینجا بود که این آیات در عتاب و سرزنش آن جناب نازل شد.

و از آن به بعد رسول خدا صلی الله علیه و آله همواره ابن ام مکتوم را احترام می‌کرد، هر وقت به او برمی‌خورد می‌فرمود: مرحبا به کسی که خدای تعالی به خاطر او مرا عتاب فرمود، و آنگاه می‌پرسید: آیا کار و حاجتی داری؟ و دو نوبت او را در مدینہ جانشین خود کرد و خود به جنگ رفت.»

سیوطی در تفسیر الدر المنثور این قصه را از عایشہ و انس و ابن عباس -البته با مختصر اختلافی- نقل کرده، و آنچه صاحب مجمع البیان نقل کرده خلاصہ‌ای از آن روایات مختلف است.

لیکن آیات سوره مبارکہ مورد بحث دلالت روشنی ندارد بر اینکه مراد از شخص مورد عتاب رسول خدا صلی الله علیه و آله است، بلکه صرفا خبری می‌دهد و انگشت روی صاحب خبر نمی‌گذارد، از این بالاتر اینکه در این آیات شواہدی هست که دلالت دارد بر

اینکه منظور، غیر رسول خدا صلی الله علیه و آله است، چون همه می دانیم که صفت عبوس از صفات رسول خدا صلی الله علیه و آله نبوده، و آن جناب حتی با کفار عبوس نمی کرده، تا چه رسد به مؤمنین رشد یافته، از این که بگذریم اشکال سید مرتضی رحمت الله علیه بر این روایات وارد است، که می گوید اصولاً از اخلاق رسول خدا صلی الله علیه و آله نبوده، و در طول حیات شریفش سابقه نداشته که دل اغنیاء را به دست آورد و از فقراء رو بگرداند.

و با اینکه خود خدای تعالی خلق آن جناب را عظیم شمرده، و قبل از نزول سوره مبارکه مورد بحث، در سوره مبارکه «نون» که به اتفاق روایات وارده در ترتیب نزول سوره های قرآن، بعد از سوره مبارکه «اقراً بِاسْمِ رَبِّكَ» نازل شده فرموده: «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»، چطور تصور دارد که در اول بعثت خلقی عظیم (آن هم به طور مطلق) داشته باشد، و خدای تعالی به این صفت، او را به طور مطلق بستاید، بعداً برگردد و به خاطر پاره ای اعمال خلقی، او را مذمت کند، و چنین خلق نکوهیده ای را به او نسبت دهد که تو به اغنیاء متمایل هستی، هر چند کافر باشند، و برای به دست آوردن دل آنان از فقرا روی می گردانی، هر چند که مومن و رشد یافته باشند؟

علاوه بر همه اینها مگر خدای تعالی در یکی از سوره های مکی، یعنی در سوره مبارکه شعراء، به آن جناب فرموده بود: «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»، و اتفاقاً این آیه در سیاق آیه «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» است، که در اوایل دعوت نازل شده.

از این هم که بگذریم مگر به آن جناب فرموده بود: «لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ»، پس چطور ممکن است در سوره مبارکه حجر که در اول دعوت علنی اسلام نازل شده به آن جناب دستور دهد اعتنایی به زرق و برق زندگی دنیاداران نکند، و در عوض در مقابل مؤمنین تواضع کند، و در همین سوره و در همین سیاق او را مامور سازد که از مشرکین اعراض کند، و بفرماید: «فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ» آن وقت خبر دهد که آن جناب به جای اعراض از مشرکین، از مؤمنین اعراض نموده، و به جای تواضع در برابر مؤمنین در برابر مشرکین تواضع کرده است! علاوه بر این، زشتی عمل مذکور چیزی است که عقل به زشتی آن حکم می کند، و هر عاقلی از آن متنفر است، تا چه رسد به خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله، و چنین قبیح عقلی احتیاج به نهی لفظی ندارد، چون هر عاقلی تشخیص می دهد که دارایی و ثروت به هیچ وجه ملاک فضیلت نیست، و ترجیح دادن جانب یک ثروتمند به خاطر ثروتش بر جانب فقیر، و دل او را به دست آوردن، و به این رو ترش کردن رفتاری زشت و ناستوده است.

با در نظر گرفتن این اشکالها، جواب از گفتار بعضی از مفسرین روشن می شود که گفته اند: خدای تعالی آن جناب را از این رفتار نهی نکرده مگر در این مورد، پس این کار معصیت نبوده مگر بعد از نهی اما قبل از آن، آن جناب می توانسته چنین رفتاری داشته باشد.

وجه نادرستی این سخن این است که: اولاً به چه دلیل آن جناب نهی نشده مگر در آن هنگام، نه بعدش و نه قبلش؟ و ثانیاً گفتیم این رفتار به حکم عقل ناستوده است، و صدورش از شخصی کریم الخلق که خدایش قبلاً او را به خلق عظیم ستوده محال است، آن هم با بیانی مطلق و بدون قید وی را ستوده و فرموده: «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»، علاوه بر این کلمه «خلق» به معنای ملکه راسخه در دل است، و کسی که دارای چنین ملکه ای است عملی منافی با آن انجام نمی دهد.

و در مجمع البیان، از امام صادق علیه السلام روایت آورده که فرموده است این آیات درباره مردی از بنی امیه نازل شده که در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بود، ابن ام مکتوم آمد، مرد اموی وقتی او را دید قیافه اش را در هم کشید، و او را کتیف پنداشته، دامن خود را از او جمع کرد، و چهره خود را عبوس نموده رویش را از او گردانید، و خدای تعالی داستانش را در این آیات حکایت نموده عملش را توبیخ نمود.

و نیز در مجمع البیان است که از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرموده: «رسول خدا صلی الله علیه و آله هر وقت این ام مکتوم را ملاقات می کرد می فرمود: مرحبا مرحبا، به خدا سوگند خدای تعالی ابداً مرا در مورد تو عتاب نخواهد کرد، و این سخن را از

فصل دوم از آیات سوره

در این فصل

- نخست انسان را نفرین می‌کند،
- و از اینکه در کفر به ربوبیت رب خود اصرار و مبالغه می‌ورزد تعجب می‌کند،
- و آنگاه به حدوث و بقای او اشاره نموده
- می‌فهماند که انسان نه مالک چیزی از آفرینش خویش است، و نه مالک چیزی از تدبیر امورش،
- بلکه خدای سبحان است که او را از نطفه‌ای بی‌مقدار آفریده و سپس اندازه‌گیری‌اش کرد، و آنگاه راه را برایش آسان ساخت، و در آخر هم او است که وی را می‌میراند، و به قبر داخلش می‌کند، و هر وقت که بخواهد دوباره زنده‌اش می‌سازد.
- پس خدای سبحان یگانه رب و خالق و مدبر امر او است، آن هم نه تنها در حدوثش بلکه در بقایش، و تا آخرین لحظه هستی‌اش مدبر او است،
- ولی این انسان کفرانگیز، فرمان او را نمی‌برد، و به هدایت او مهتدی نمی‌شود.
- و اگر انسان تنها و تنها به طعامی که می‌خورد نگاه کند، که یکی از مظاهر تدبیر خدا، و مشتی از دریای رحمت او است، آن وقت به تدبیر وسیع پروردگارش و لطیف صنع او پی می‌برد، آنچنان که عقلش مبهوت شود، و هوشش از سر بدر رود،
- در حالی که نعمت‌های خدا تنها طعام نیست، و در این میان نعمت‌های دیگری است که از حیظه شمار بیرون است «وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا».
- با این حال این عجب است که انسان تدبیر پروردگار خود را ندیده می‌گیرد، و شکر نعمتش را بجا نمی‌آورد، و راستی انسان ظلوم و کفار است،
- و به زودی آثار خوب و بد شکر و کفران خود را می‌بیند، که یا سرور و بشارت است، و یا روسیاهی و عذاب.

و این آیات به طوری که ملاحظه می‌کنید بیگانه از آیات گذشته نیست، هر چند بعضی‌ها گفته‌اند: علت نزول این فصل چیز دیگری بوده، ولی با بیانی که خواهد آمد اثبات خواهیم کرد که هر دو دسته سیاقی واحد دارند.

قَتَلَ الْإِنْسَانَ مَا أُكْفَرَهُ:

- این جمله نفرینی است بر انسان که طبعش طبع دلدادن به شهوات، و پیروی هوای نفس، و فراموش کردن پروردگار خود، و استکبار ورزیدن از پیروی اوامر او است.

در لطف به او می‌گفت، و او از این همه لطف شرمنده می‌شد، «حتی‌کان یکف النبی صلی الله علیه و آله مما یفعل به؛ حتی بسیار می‌شد که به همین خاطر از آمدن به خدمت آن جناب خودداری می‌کرد».

اشکالی که به این حدیث وارد است همان اشکالی است که به حدیث قبل وارد بود، و معنای اینکه فرمود: «حتی‌انه کان یکف...» این است که: این ام مکتوم از حضور در نزد آن جناب خودداری می‌کرد، چون آن حضرت این سخن را بسیار می‌گفت، و او سخت شرمنده می‌شد و خجالت می‌کشید.

- و جمله «ما أَكْفَرَهُ» شگفت‌انگیزی از اصرار انسان در کفران، و پوشاندن حق صریح است،
 - با اینکه او [انسان] خودش می‌بیند و احساس می‌کند که مدبر خود نیست، و کسی جز خدای سبحان مالک تدبیر امر او نیست.
 - پس مراد از «کفر» در این جمله مطلق حق پوشی است،
 - که [حق پوشی] دو مصداق دارد: یکی انکار ربوبیت خدا، و یکی ترک عبادت او است،
 - و مؤید این سخن ذیل آیه است که به جهات تدبیر ربوبی اشاره می‌کند البته آن جهاتی که با حق پوشی و ترک عبادت تناسب دارد.^۱
- مِنْ أَىِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ:

- معنای این جمله با کمکی که مقام می‌دهد این است که: خدای تعالی انسان را از چه چیز خلق کرده که به خود اجازه طغیان و استکبار را می‌دهد استکبار از ایمان و اطاعت،
- و اگر فاعل در فعل «خلقه» را در این جمله و در جملات بعدی حذف کرده برای این بوده که اشاره کند به اینکه فطرت هر کسی می‌داند که فاعل فعل خلقت و تقدیر سبیل کسی به جز خدای تعالی نیست حتی مشرکین هم به این معنا اعتراف دارند.
 - و اگر مطلب را در قالب استفهام آورد به این انگیزه بود که عجیب بودن مفاد «ما أَكْفَرَهُ» را تاکید کند
 - و چون معمولاً از چیزی تعجب می‌شود که علت و سبب روشنی نداشته باشد، استفهام مذکور قهراً می‌فهماند که

○ اولاً این اصرار بشر در کفرش امری عجیب است

○ و سپس می‌پرسد آیا در این خلقت عجیب علتی بوده که باعث شده اینطور در کفرش افراط کند؟

- آنگاه خودش پاسخ می‌دهد به اینکه انسان هیچ دلیل و عذری ندارد که کفرانگری خود را مستند بدان کند
- [اینکه انسان هیچ دلیل و عذری ندارد که کفرانگری خود را مستند بدان کند] چون او کسی است که از آبی پست خلق شده و چیزی از خلقت و تدبیر امور زندگی و مرگ و بعث خود را مالک نیست.

^۱ در ادامه این بخش در تفسیر می‌خوانیم: ولی بعضی از مفسرین، کفر در این آیه را به ترک شکر و کفران نعمت معنا کرده‌اند. و این توجیه هر چند در جای خود صحیح است ولی مناسب‌تر از نظر سیاق همان معنایی است که ما برای کفر کردیم.

^۲ در ادامه این بخش در تفسیر می‌خوانیم: در کشف گفته جمله «قُتِلَ الْإِنْسَانُ» نفرینی است بر انسان و این نفرین در اصطلاح عرب از هر نفرین دیگر شنیع‌تر است چون کشته شدن، بزرگترین شدائد دنیایی و رسوایی‌های آن است و جمله «ما اکفراه» شگفت‌انگیزی از افراط انسان در کفران نعمت خدای تعالی است. و آنگاه گفته این دو جمله با همه کوتاهی‌ش خشن‌ترین نفرینی است که به گوش عرب می‌خورد و غلیظترین اسلوب و پردلالت‌ترین کلام بر سخط و خشم گوینده است و از این دو جمله با همه تقاریبی که در دو طرف آن است هیچ کلامی در مذمت دامنه‌دارتر از آن دیده نشده و هیچ کلامی جامع‌تر از آن در ملامت یافت نمی‌شود.

بعضی هم گفته‌اند که: جمله «ما أَكْفَرَهُ» استفهامیه است، و می‌پرسد که چه چیز انسان را کافر کرده. ولی وجه قبلی بلیغ‌تر است.

- و کوتاه سخن اینکه: استفهام مذکور زمینه‌چینی است برای پاسخی که در جمله «مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ ...» می‌دهد.
- مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ:
- نکره آمدن کلمه «نطفه» به منظور تحقیر آن است،
- یعنی [انسان را] از نطفه‌ای خوار و بی‌مقدار آفریده،
- پس کسی که اصل و نسبش آبی چنین پشیز است، حق ندارد با کفر خود طغیان کند، و از اطاعت، استکبار بورزد.
- «فقدره» یعنی به او [انسان] در ذات و صفات و افعالش قدرت و توانایی داد،
- پس او [انسان] نباید از آن حدی که برایش مقدر شده تجاوز کند، چون تدبیر ربوبی از هر سو به وی احاطه دارد،
- و او [انسان] نمی‌تواند خودش مستقلاً به خواسته خود برسد، اگر خدا برایش مقدر نکرده باشد.
- ثُمَّ السَّبِيلَ يَسْرَهُ:
- ظاهر سیاق این آیات که سیاقی نفی عذر از بشر در برابر کفر و استکبارش است، این است که مراد از سبیل - آن هم به طور مطلق - راه اطاعت خدا و امتثال اوامر او باشد، و یا به عبارت دیگر راه خیر و سعادت باشد.
- در نتیجه آیه شریفه در معنای دفع دخل است،
- چون وقتی گفته می‌شود «مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ» ممکن است شنونده پیش خود خیال کند که وقتی خلقت و تقدیر از هر جهت به انسان احاطه دارد، دیگر انسان در افعال ذات و صفاتش اختیاری از خود ندارد، زیرا همه آنها مقدر و از پیش معین شده است، چون با تقدیر، ضروری الوجود و واجب التحقق می‌شود، و دیگر اختیاری برای انسان باقی نمی‌ماند، پس انسان در کفر و فسقش هیچ دخالتی ندارد اگر فاسق می‌شود به تقدیر الهی است، و اگر کافر می‌شود به تقدیر او است، و انسان آنچه را که خدا خواسته و امر کرده به کرسی می‌نشانند، و همین به کرسی نشانندش نیز به تقدیر الهی است، پس دیگر نباید او را در مورد هیچ عملی ملامت کرد، و دعوت دینی برای او کاری بیهوده است، چون دعوت، فرع داشتن اختیار است، وقتی او از خودش اختیاری ندارد، دیگر انبیا به چه منظوری او را دعوت کنند.
- به همین جهت این شبهه را با جمله «ثُمَّ السَّبِيلَ يَسْرَهُ» دفع نموده و فرمود: خلقت و تقدیر هر چند که خاص خداست، ولی این منافات ندارد با اینکه خود انسان هم اختیار داشته باشد،
- و به همین خاطر صحیح باشد که
- خدا هم در آنچه به او امر نموده از ایمان و اطاعت که راه رسیدن یک انسان به سعادت خویش است را به او یاد دهد،
- و از او بخواهد که به اراده و اختیار خودش چنین و چنان کند،
- پس فعلی که از انسان سر می‌زند به اختیار خودش سر می‌زند،
- ولی در عین حال همین عمل متعلق تقدیر الهی نیز هست،

- پس انسان در آنچه می‌کند هم مختار است و هم مسئول،
 - هر چند که آنچه می‌کند متعلق قدر هم هست،^۱
 ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ:
 - کلمه «اماته» به معنای تحقق دادن به مرگ انسان است،
 - و مراد از «إقبار» دفن کردن مرده آدمی و پوشاندنش در شکم زمین است، البته این بر اساس غالب است، که عادت مردم بر آن جاری شده،
 - و به همین جهت نسبت در گور کردن را به خدای تعالی داده، چون او (به وسیله کلاغ در داستان هابیل) هدایتشان کرده و یا به دلها الهام کرد که مردگان خود را دفن کنند پس این عمل با خدای تعالی نسبتی دارد، همان طور که به خود مردم هم نسبتی دارد.^۲
 ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ:
 - در مجمع البیان گفته: کلمه «انشار» به معنای زنده کردن بعد از مرگ به منظور تصرف است،
 - همچنان که جامه را بعد از تا کردن و پیچیدن دوباره باز می‌کنند، (تا در آن تصرفی کنند)
 - پس مراد از این جمله این است که خدای تعالی هر وقت بخواهد مردگان در قبر را مبعوث می‌کند،
 - و در این تعبیر اشاره‌ای هم به این معنا است که روز بعثت را جز خدای تعالی کسی نمی‌داند.
 كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ:
 - آنچه از سیاق به دست می‌آید این است که کلمه «کلا» از سؤالی که از سیاق برمی‌خیزد ردع و جلوگیری کند،
 - سؤالی که جمله «لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ» به آن اشاره دارد،
 - گویا بعد از آنکه اشاره شد به اینکه انسان مخلوقی است که از اولین لحظه وجودش تا به آخر تحت تدبیر خدای تعالی است، او است که وی را خلق می‌کند و تقدیر می‌نماید، و راه را برایش هموار
-
- ^۱ در ادامه این بخش در تفسیر می‌خوانیم: و ما پیرامون جبر و اختیار مکرر در ذیل آیاتی که با این مسئله تناسبی داشت بحث کردیم. بعضی گفته‌اند مراد از «تیسیر سبیل» این است که خدای تعالی خروج انسان از شکم مادرش را آسان کرده، و معنای عبارت: «سهل للانسان سبیل الخروج من بطن امه» است، یعنی راه بیرون شدن انسان مخلوق از نطفه را که در شکم مادر جنین شده بود از شکم مادر آسان ساخت.
- بعضی دیگر گفته‌اند: مراد هدایت به سوی دین و روشنگری راه خیر و شر است، همچنان که در جای دیگر فرمود: «وَهْدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ». ولی وجه قبلی بهتر است.
- ^۲ در ادامه این بخش در تفسیر می‌خوانیم: بعضی گفته‌اند: منظور از اقبار این است که خدای تعالی او را صاحب قبر کرد، یعنی دستور داد زنده‌ها، او را دفن کنند، و با این عمل مرده او را احترام نموده، از اینکه جیفه‌اش متعفن شود، و مردم از بوی آن متنفر و متاذی شوند جلوگیری نموده.
- لیکن وجه قبلی با سیاق آیات مناسب‌تر است، چون آیات در این زمینه سخن دارند که تدبیر تکوینی خدای تعالی را گوشزد کنند، نه تدبیر تشریحی او را، که یکی از آن تشریح حکم غسل و کفن و دفن اموات است.

می‌سازد، می‌میراند و در قبر می‌کند، و مجدداً از قبر بیرونش می‌آورد، همه اینها نعمت‌هایی است از خدای تعالی، شخص می‌پرسد:

- حال که جریان بدین قرار است پس انسان چه باید بکند و چه کرد،
- آیا در برابر مقام ربوبیت خاضع شد یا نه؟
- و آیا شکر نعمت را بجای آورد یا نه؟

- در پاسخ فرموده: «کلا»، نه انسان چنین نکرد،
- آنگاه مطلب را چنین توضیح داد که: «لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ» هرگز آنچه را خدای تعالی دستور داد به انجام نرساند بلکه کفران و نافرمانی کرد.
- پس، از آنچه گذشت روشن شد که ضمیر در «يقض» به انسان برمی‌گردد،
- و مراد از قضا نکردن انسان، به انجام نرساندن دستورات الهی است.^۱
- و نیز این معنا روشن شد که مذمت و ملامتی که در آیه آمده متوجه انسان طبیعی است،
- یعنی [این آیه] می‌خواهد بفرماید طبع انسان چنین است که اگر به خودش واگذار شود در کفر افراط می‌کند،
- و این همان مطلبی است که آیه زیر افاده‌اش می‌کند «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَطُلُومٌ كَفَّارٌ»، که قهرا با انسانهایی منطبق می‌شود که فعلاً مبتلا به کفر و افراط در آن هستند، و با حق دشمنی می‌ورزند.^۲

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ:

- این جمله به شهادت حرف «فاء» که در اولش آمده، متفرع بر جملات قبل است،
- البته تفرع تفصیل بر اجمال است،
- پس در این صورت، نظر و مطالعه انسان را پیرامون طعامی که می‌خورد و با آن سد رمق می‌کند و بقای خود را تضمین می‌نماید لازم می‌داند
- با اینکه نعمت طعام یکی از میلیونها نعمتی است که تدبیر ربوبی آنها را برای رفع حوایج بشر در زندگی فراهم کرده،
- و دستور می‌دهد اگر در همین یک نعمت مطالعه کند، سعه تدبیر ربوبی را مشاهده خواهد کرد،

^۱ در ادامه این بخش در تفسیر می‌خوانیم: و بعضی گفته‌اند: ضمیر به خدای تعالی برمی‌گردد، و معنای عبارت این است که: خدای تعالی این قضاء را برای کفار نرانده که امر او را به انجام برسانند و ایمان آورده اطاعتش کنند، بلکه اگر هم به ظاهر به ایشان امر فرموده از باب اتمام حجت بوده است. ولی این وجه بعید به نظر می‌رسد.

^۲ در ادامه این بخش در تفسیر می‌خوانیم: و از این معنا روشن می‌شود اینکه از بعضی نقل شده که گفته‌اند: عمومیتی که در آیه است منظور نظر است، چون هیچ انسانی چه کافر و چه مؤمن آن طور که باید خدا را عبادت نکرده، و دستورات او را به انجام نرسانیده، درست نیست.

و وجه نادرستیش این است که: ضمیر (به حسب قواعد عربی) به انسان برمی‌گردد که در صدر آیات آمده بود، و عمومیت آن هم بر حسب طبع انسان منظور است، که طبعاً افراطگر در کفر است، و اما بر حسب فعلیت قهرا به انسانهایی تطبیق می‌کند که فعلاً دارای کفر هستند.

- تدبیری که عقلش را متحیر و مبهوت خواهد کرد،
- آن وقت خواهد فهمید که خدای تعالی چقدر نسبت به صلاح حال انسان و استقامت امر او عنایت دارد، آن هم چه عنایتی دقیق و محیط.
- و مراد از انسان -به طوری که گفته شده- غیر آن انسانی است که نامش در اول این فصل از آیات ذکر شد،
- چون مراد از آن انسان، خصوص افرادی است که در کفر ورزیدن مبالغه می‌کنند، به خلاف انسان در آیه مورد بحث، که مامور شده به طعام خود نظر کند، چون منظور از آن عموم انسانهاست،
- و همین جهت [دلیلی که در جمله قبل آمده است] بود که دوباره کلمه «انسان» را ذکر کرد، و گر نه اگر منظور همان انسان می‌بود، می‌فرمود: «فلینظر الی طعامه» یعنی همان انسان که نامش را بردیم باید به طعام خود نظر کند.

أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا ... وَلِأَنْعَامِكُمْ:

- قرائتی که فعلا دائر در بین مسلمین است کلمه «أنا» را با فتحه همزه می‌خوانند، که بنا بر آن جمله مورد بحث بیانی تفصیلی برای تدبیر خدای تعالی می‌شود،
- [بیان تفصیلی‌ای] که چگونه طعام انسان را می‌آفریند،
- بله البته این مرحله ابتدایی از آن تدبیر تفصیلی است،
- و گر نه بیان مستوفا و کامل آن خصوصیات که در نظام آفرینش طعام برقرار است، و نظام وسیعی که در همه این امور و روابط کونی که بین هر یک از آن امور و بین انسان برقرار است، چیزی نیست که بتوان در چند آیه بیانش کرد، و عادات از وسع و طاقت بیان بشری بیرون است.
- و کوتاه سخن اینکه: کلمه «صب» در جمله مورد بحث به معنای ریختن آب از بلندی است،
- و منظور در اینجا فرو فرستادن بارانها بر زمین برای رویاندن گیاهان است،
- و بعید نیست که شامل جاری ساختن چشمه‌ها و نهرها نیز بشود،
- چون آبهای زیر زمینی هم از ذخایری است که به وسیله باران پدید می‌آید.

ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا:

- ظاهر این آیه این است که منظور از «شق» شکافتن زمین به وسیله جوانه گیاهانی است که از زمین سر در می‌آورند،
- و به همین جهت این جمله را با کلمه «ثم» و جمله بعدی را با حرف «فاء» به جمله «أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ» عطف کرد.

فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا:

- ضمیر در «فیها» به کلمه «ارض» برمی‌گردد،
- و مراد از حب جنس حبوباتی است که به مصرف غذای انسان می‌رسد، مانند گندم و جو و نخود و عدس و امثال اینها،
- و همچنین منظور از کلمه «عنب» در جمله بعدی جنس آن است، و همچنین «قضب» و غیر اینها.

وَعَنْبًا وَقَضْبًا:

- عنب به معنای انگور است، ولی به درخت آن نیز عنب گفته می‌شود، و شاید در اینجا منظور همین درخت انگور باشد، نظیر زیتون که هم به میوه درخت گفته می‌شود، و هم به درخت آن
 - و کلمه «قضب» به معنای سبزیجات تر و تازه است، که انسان آن را می‌خورد. و این کلمه در اصل به معنای قطع است، و سبزیجات را اگر قضب خوانده‌اند به خاطر این است که پی در پی قطع می‌شود.^۱
 - وَ زَيْتُونًا وَ نَخْلًا: معنای این دو کلمه معروف است.
 - وَ حَدَائِقَ غُلْبًا:
 - کلمه «حدائق» جمع حدیقه است، که به معنای بوستانی تفسیر شده که اطرافش دیوار کشیده باشند،
 - و کلمه «غلب» جمع غلباء است، گفته می‌شود «شجره غلباء» یعنی درختی بزرگ و کلفت، پس «حدائق غلب» به معنای بوستانی است که درختانش عظیم و کلفت باشد.
 - وَ فَاكِهَةٌ وَ أَبًا: بعضی گفته‌اند: کلمه «فاکهه» به معنای مطلق میوه‌هاست. و بعضی گفته‌اند: همه میوه‌ها را شامل می‌شود، الا انگور و انار را. بعضی دیگر گفته‌اند: اگر در بین مصادیق فاکهه، خصوص زیتون و نخل را آورد، برای این بود که نسبت به آن دو اعتنای بیشتری داشته،
 - و کلمه «أب» (با تشدید «باء») به معنای گیاه و چراگاه است.
- مَتَاعًا لَكُمْ وَ لِأَنْعَامِكُمْ:
- کلمه «متاعا» مفعول له است،
 - می‌فرماید: «ما آنچه از خوردنی‌ها که رویانیدیم برای این بود که شما و چهار پایان را که شما به خود اختصاص داده‌اید، بهره‌مند و سیر کنیم»،
 - و اگر در این جمله از سیاق غیبت «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ» به خطاب «کم» التفات شده، برای آن بوده که منت تدبیر خود و انعام نعمتش را تاکید کرده باشد.
- فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَّةُ:
- این جمله اشاره است به سرانجام آن تدبیری که در این آیات ذکر شده بود،
 - تدبیر عام ربوبی و تدبیر خصوصی‌اش در رابطه با انسان،
 - و اینکه این تدبیر سرانجامش به کجا منتهی می‌شود،
 - و امری که خدای تعالی به انسانها کرد تا او را بندگی کنند، آیا انسان این امر را به انجام رسانید یا خیر؟
 - و آن سرانجام همان روز صاخه (قیامت) است،
 - که [در آن روز] انسان جزای اعمال خود را دریافت می‌کند.
 - کلمه «صاخه» به معنای صیحه شدیدی است که از شدتش گوشها کر شود، و منظور از آن نفخه صور است.

^۱ در ادامه این بخش در تفسیر می‌خوانیم: بعضی هم گفته‌اند: منظور همه گیاهانی است که از زمین قطع می‌شود، حتی علف حیوانات را هم شامل می‌شود.

يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ:

- این آیه به شدت روز قیامت اشاره می‌کند،
- شدت آن روز به حدی است که اقربای انسان و نزدیکانش که
 - یک روز طاقت فراقشان را نداشت
 - و آنها را یاور و بازوی خود در زندگی می‌پنداشت،
 - و همواره به آنان پناه می‌برد،امروز از همه آنان می‌گریزد،
- [از همه آنان می‌گریزد] برای اینکه شدت، آنچنان احاطه می‌کند که نمی‌گذارد آدمی به یاد چیزی و کسی بیفتد، و اعتنایی به غیر خود کند، حال غیر خودش هر که می‌خواهد باشد،
- آری بلا و مصیبت وقتی عظیم باشد و شدت یابد، و بر آدمی چیره شود، آنچنان آدمی را به خود جذب می‌کند که از هر فکر و تلاشی منصرفش می‌سازد.
- دلیل بر این معنا آیه بعدی است که می‌فرماید: «لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ» یعنی برای هر فردی از ایشان، به قدر کفایت که نگذارد به چیز دیگری بیندیشد گرفتاری هست.^۱
وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ صَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ:
- این آیه بیان می‌کند که در آن روز مردم به دو قسم منقسم می‌شوند، قسمی اهل سعادت، و قسمی دیگر اهل شقاوت،
- و [این آیه] اشاره می‌کند به اینکه هر یک از این دو طایفه با سیما و قیافه‌اش شناخته می‌شود،
- اهل سعادت چهره‌هایی نورانی و درخشنده دارند،
 - که فرح و سرور
 - و انتظار آینده‌ای خوش از آن چهره‌ها هویدا است،
- پس معنای «مستبشره» همین است که از دیدن منزلگاه خود که به زودی بدانجا منتقل می‌شوند خوشحالند.
وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ:
- کلمه «غبره» به معنای غبار و کدورت است،
- که منظور از آن [غبره] سیما و نشانه‌های غم و اندوه است.
- تَرَهُّقُهَا قَتْرَةٌ: یعنی سیاهی و تاریکی بر آن چهره‌ها نشسته.
- در این چهار آیه حال دو طایفه را، با بیان حال چهره‌هایشان بیان کرده، چون چهره و قیافه آینه دل است، هم مسرت درونی در آن جلوه می‌کند و هم اندوه و گرفتاری.
أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ الْفَجْرَةُ:

^۱ در ادامه این بخش در تفسیر می‌خوانیم؛ و بعضی در سبب فرار انسان از اقربا و بستگان نزدیک خود در آن روز، وجوه دیگری آورده‌اند که چون دلیلی بر آن نبود از ایرادش صرف نظر کردیم.

- یعنی این طایفه جامع بین دو صفت کفر و فجورند،
 - کفر که کار قلب،
 - و فجور که کار بدنی و به معنای گناهان شنیع است،
- و ممکن هم هست منظور از کفر، کفران نعمت‌ها، و منظور از فجور همان گناهان باشد،
- و این جمله تعریف طایفه دوم است، که اهل شقاوتند،
- چیزی که هست در این آیات طایفه اول، یعنی اهل سعادت، را به مثل چنین تعریفی توصیف نکرده،
- و این [عدم توصیف] بدان جهت بوده که سیاق کلام و غرض اصلی، بیان حال طایفه دوم بوده، و می‌خواسته آن طایفه را انذار و از سرانجام وخیمی که در پیش دارند بیم دهد.^۱

^۱ بحث روایی این دسته از آیات در المیزان:

در الدر المنثور است که ابن منذر از عکرمه روایت کرده که در تفسیر آیه «قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ» گفته: این آیه در شأن عتبه بن ابی لهب نازل شده، که وقتی آیه «وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ» را شنید، گفت: من کفر می‌ورزم به پروردگار نجم وقتی که فرو می‌ریزد، ناگزیر رسول خدا صلی الله علیه و آله او را نفرین کرد، و در سفری که به شام می‌رفت شیر او را پاره کرد. و در احتجاج از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که در حدیثی طولانی در معنای «قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ» فرمود: یعنی انسان لعنت شده است.

و در تفسیر قمی در ذیل آیه «تُمَّ السَّبِيلِ يَسْرَهُ» آمده که خداوند راه خیر را برای بشر آسان کرده است. مؤلف: مراد از این حدیث این است که: خدای تعالی انسان را در عملش مختار کرده، به طوری که راه سعادت و رسیدن به کمالتش را آسان ساخته، همان کمالی که برای رسیدن به آن آفریده شده. پس این خبر با آن معنایی که ما در تفسیر آیه آوردیم منطبق است.

و نیز در معنای کلمه «و قَضِبًا» در همان کتاب آمده که قَضِب به معنای «قت» است (گیاهی است که حیوانات علفخوار آن را می‌چرند)

و نیز در معنای جمله «وَ فَاكِهَةً وَ أَبًا» فرموده: «أب» به معنای علف خشکی است که علفخواران می‌خورند. و در الدر المنثور است که ابو عبید در کتاب «فضائل» خود از ابراهیم تیمی روایت کرده که گفت: شخصی از ابوبکر صدیق پرسید: «و أبًا» یعنی چه؟ در پاسخ گفت به زیر کدام آسمان و روی کدام زمین پناهنده شوم، وقتی درباره کتاب خدا چیزی بگویم که نمی‌دانم.

و نیز در همان کتاب آمده که سعید بن منصور، ابن جریر، ابن سعد، عبد بن حمید، ابن منذر، ابن مردویه، بیهقی (در کتاب شعب الایمان)، خطیب و حاکم (وی حدیث را صحیح دانسته)، از انس روایت کرده‌اند که روزی عمر آیات «فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا وَ عِنْبًا وَ قَضِبًا» را تا کلمه «و أبًا» قرائت کرد، آنگاه گفت: همه اینها را می‌شناسیم، اما باید دید کلمه «أب» به چه معناست، آنگاه چوب دستی‌ای که در دست داشت از دست انداخت و گفت: عمر بیهوده خودت را به این در و آن در زن، اگر تو معنای کلمه اب را ندانی چه گناهی داری، ای مردم بروید به دنبال کسی که از خود قرآن شما را به معنای آن هدایت کند، آنگاه عمل کنید، و وقتی چیزی از کتاب خدا را نفهمیدید آن را به پروردگار کتاب واگذارید.

و نیز در آن کتاب آمده که عبد بن حمید، از عبد الرحمن بن یزید روایت کرده که گفت: مردی از عمر پرسید: معنای کلمه «و أبًا» چیست؟ همین که دید حضار مجلس به دادن جواب پرداختند، شلاق خود را گرفته به آنان حمله‌ور شد. مؤلف: این حدیث می‌خواهد بگوید عمر مردم را از بحث پیرامون معارف قرآن و حتی تفسیر الفاظ آن، منع می‌کرد.

مرحله سوم: تدبیر در سوره با نزدیک شدن به غرض آن

با توجه به مطالعه سوره و تفکر پیرامون فضاهای مختلف آن، ابتدا لازم است ارتباط بین این فضاها را بررسی کرد و سپس نکات کلی سوره را به قصد نزدیک شدن به غرض سوره در نظر گرفت.

غرض فضای اول

چرا ملاک اقبال جامعه به افراد در مواجهه با هدایت و علم حقیقی، میل آنها به تزکیه نیست! (ملاک ارزیابی تزکیه، سعی و خشیت است).

غرض فضای دوم

چرا عده‌ای برای قرآنی که حقیقت عالم است و در مقامی پاک، با رفعت و با کرامت است و با سفیران پاک بسیار خیرخواه نازل می‌شود، شأنی متناسب قائل نیستند!

غرض فضای سوم

چرا انسان به مسیر خلق تا نشر خود تفکر نمی‌کند تا از کفر که قطع جریان زندگی است خارج شود!

غرض فضای چهارم

باید انسان به طعام مادی و معنوی خود توجه نماید و برای طعام انسان، در مراحل رشد و مراتب کمالش، تنوع قائل شود.

و در ارشاد مفید آمده که روایت شده شخصی از ابوبکر از کلام خدای عزوجل که فرموده: «وَفَاكِهَةٌ وَأَبَا» پرسید: ابوبکر معنای کلمه «أب» از قرآن را ندانست، در پاسخ گفت کدام آسمان و کدام زمین مرا پناه می‌دهد و یا چه خاکی به سر کنم اگر درباره قرآن چیزی بگویم که بدان علم ندارم، اما کلمه «فاکِهَةٌ» که معنایش را همه می‌دانیم، و اما کلمه «أب» را من نمی‌دانم خدا داناتر است.

این سخن به امیرالمؤمنین علیه السلام رسید فرمود: سبحان الله چطور نمی‌داند که کلمه «أب» به معنای علف و چریدنی‌ها است؟ و اینکه خدای تعالی در این آیه می‌خواهد نعمت‌هایی را که به خلقش داده، و از آن جمله آنچه غذای آنان و غذای چهار پایان ایشان است که به وسیله آن هم جانشان زنده می‌ماند، و هم جسمشان نیرو می‌گیرد، به رخ آنان بکشد.

و در مجمع البیان است که از عطاء بن یسار از سوده همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مردم پا برهنه و لخت. و ختنه نشده محشور می‌شوند و عرق آنچنان از ایشان می‌ریزد که حتی تا زرمه گوشها می‌رسد، می‌گوید عرضه داشتم: یا رسول الله صلی الله علیه و آله خاک بر سرم آیا در آن روز مردم لخت و عریان به یکدیگر نگاه می‌کنند؟ فرمود: در آن روز مردم به هیچ چیز جز گرفتاری خود نمی‌اندیشند و نمی‌پردازند، آنگاه این آیه را تلاوت فرمود: «لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ».

و در تفسیر قمی در ذیل آیه «لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ» فرموده: یعنی شغلی است که از هر شغل دیگری بازش

می‌دارد.

غرض فضای پنجم

باید انسان از روزگاری که چهره حقیقی‌اش نمایان می‌شود نگران باشد و از کفر و فجور دست بردارد. با توجه به پنج فضای سوره می‌توان موارد زیر را برای نزدیک شدن به غرض هدایتی سوره در نظر گرفت و در برنامه‌های زندگی قرار داد:

۱. زندگی محلی برای تزکیه است و قرآن، کتاب این تزکیه و طعامی برای شکوفایی است، سعی و خشیت عامل پیوند انسان به این کتاب و طعام است. چه اینکه با تناول این طعام، هر انسانی متناسب با استعدادی که دارد به رویشی دست می‌یابد. انسان‌هایی که در این مقام سعی و خشیت دارند هر چند دارای ناتوانی‌هایی باشند، نباید مورد تحقیر قرار گیرند.
۲. چهره‌ها در هم کشیده می‌شود و رفتارهایی رقم می‌خورد چون باورهایی در پس آنها قرار دارد، اگر انسان و جامعه باورهای خود را به ذکر، یعنی قرآن متصل نکند، در پس باورهای ظاهرگرایانه در متن دین هم که باشد چهره‌ای ذلیلانه و غبار گرفته خواهد داشت.
۳. انسان باید به طعام خود بنگرد و ببیند که اگر در آن طعام چیزی از جنس قرآن (ثقلین) نباشد، دچار کفر و فجور می‌شود.
۴.

جمع‌بندی سوره

سؤالات زیر برای جمع‌بندی سوره طرح می‌شود تا علاوه بر مروری بر مفاهیم آن، به حقایق دیگری که در آن نهفته است اشاره شود:

۱. با توجه به مضامین سوره آیا فاعل عبس و تولى پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می‌تواند باشد؟
۲. به چه دلیلی برخی از افراد، کسانی که به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گرویدند را رصد می‌کردند؟
۳. به نظر شما انگیزه کسانی که در اطراف پیامبر صلی الله علیه و آله به قضاوت نسبت به هدایت افراد و امتیازدهی به آنها می‌پرداختند، چه بوده است؟
۴. چرا برای این افراد، هدایت کسانی که دارای مال و مکنت بوده، بسیار مهم و اساسی است و نسبت به هدایت افراد ضعیف، اهمی از خود نشان نمی‌داده‌اند؟
۵. آیا این جریان، نشان از جریان کبر و نفاق در درون جامعه اسلامی ندارد؟
۶. چگونه می‌توان جریان نفاق و کبر را در جامعه اسلامی شناخت و از آن اعراض کرد؟
۷. موضعگیری حق در برابر هدایت جامعه چیست؟ و ملاک ارزیابی برای هزینه کردن در امور فرهنگی در این زمینه چیست؟

۸. آیا بر اساس سوره مبارکه عبس می‌توان بنیادهای فرهنگی یک جامعه توحیدی را پایه گذاری کرد؟ چگونه؟

۹. از منظر این سوره نقش قرآن در هدایت افراد جامعه چیست؟ چگونه باید آن را ترویج کرد؟

۱۰. چگونه می‌توان به طعام خود نظر داشت؟

۱۱.

۱۲.

۱۳.

۱۴.

مرحله چهارم: طهارت برای تدبیر (ایجاد طهارت در خود از منظر یکی از موضوعات سوره)

خداوند کریم بر انسان‌ها منت گذاشته، و قرآن را که تذکره‌ای است برای آنها - و در صحف متعددی نوشته شده، صحفی معظم و رفیع القدر، و پاکیزه از هر پلیدی و از هر باطل و لغو و شک و تناقض - و آن را به دست سفیرانی که ذاتاً نزد پروردگارش بزرگوار، و در عمل هم نیکوکارند، به سویشان فرستاد تا طعامی نیکو در اختیارشان قرار دهد که با تناول آن به ذکر و حقیقت هستی راه یابند. بنابراین در این مرحله لازم است بدانیم:

۱. برای پیاده شدن قرآن در زندگی خود چه اقداماتی را داشته‌ایم؟

آیا قرآن را به عنوان طعامی پاکیزه برای هر روز و هر لحظه خود قرار داده‌ایم؟

برای دستیابی به طهارت لازم است برای نزدیک شدن هر چه بیشتر با قرآن ابتدا آن را به عنوان یکی از اولویت‌های اصلی، سپس به عنوان اولویت اصلی و پس از گذشت زمان تنها اولویت زندگی قرار دهیم.

لازم است بدانیم، باور به قرآن و اثر کیمیاگر او در هدایت سر طهارت ماست.

بنابراین لازم است برای مطالعه قرآن برنامه‌های منظمی مشخص کنیم و هر ماه با ارزیابی آن، برنامه خود را ارتقا دهیم.

۲. افرادی که به دین و قرآن پناه می‌آورند را با تکریم، لطف، عنایت، مهربانی و اخلاق نیکو راهنمایی کنیم و

اصلاً به دلیل ناتوانی‌های آنها از ایشان روی برنگردانیم، زیرا دین و قرآن از مسیرهایی که ما می‌شناسیم هدایت نمی‌کنند، بلکه دارای قدرت مافوق تصور هستند.

در پایان این درس و کتاب، نخست به دعای ختم قرآن از صحیفه سجادیه^۱ توجه نموده و سپس نمودار طهارت برای تدبر در قرآن را که بر اساس نکات طهارتی مطرح شده در سوره‌ها ارائه شده است، مطالعه کنید:

۱. اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَعْتَنِي عَلَى خْتَمِ كِتَابِكَ الَّذِي أَنْزَلْتَهُ نُورًا
۲. وَ جَعَلْتَهُ مُهَيْمِنًا عَلَى كُلِّ كِتَابٍ أَنْزَلْتَهُ وَ فَضَّلْتَهُ عَلَى كُلِّ حَدِيثٍ قَصَصْتَهُ
۳. وَ فُرْقَانًا فَرَقْتَ بِهِ بَيْنَ حَلَالِكَ وَ حَرَامِكَ وَ قَرَأْنَا أَعْرَبْتَ بِهِ عَنِ شَرَائِعِ أَحْكَامِكَ
۴. وَ كِتَابًا فَضَّلْتَهُ لِعِبَادِكَ تَفْصِيلًا وَ وَحِيًّا أَنْزَلْتَهُ عَلَى نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ - صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - تَنْزِيلًا
۵. وَ جَعَلْتَهُ نُورًا نَهْتَدِي مِنْ ظُلْمِ الضَّلَالَةِ وَ الْجَهَالَةِ بِاتِّبَاعِهِ
۶. وَ شِفَاءً لِمَنْ أَنْصَتَ بِفَهْمِ التَّصْدِيقِ إِلَى اسْتِمَاعِهِ
۷. وَ مِيزَانَ قِسْطٍ لَا يَحِيفُ عَنِ الْحَقِّ لِسَانُهُ وَ نُورَ هُدًى لَا يَطْفَأُ عَنِ الشَّاهِدِينَ بُرْهَانُهُ
۸. وَ عِلْمَ نَجَاةٍ لَا يَضِلُّ مِنْ أُمَّ قَصَدَ سُنَّتِهِ
۹. وَ لَا تَنَالُ أَيْدِي الْهَلَكَاتِ مَنْ تَعَلَّقَ بِعُرْوَةِ عِصْمَتِهِ
۱۰. اللَّهُمَّ فَإِذَا أَدَدْتَنَا الْمَعُونَةَ عَلَى تِلَاوَتِهِ وَ سَهَّلْتَ جَوَاسِي السَّنِينَ بِحُسْنِ عِبَارَتِهِ
۱۱. فَاجْعَلْنَا مِمَّنْ يَرَعَاهُ حَقَّ رِعَايَتِهِ وَ يَدِينُ لَكَ بِاعْتِقَادِ التَّسْلِيمِ لِمُحْكَمِ آيَاتِهِ وَ يَفْرَعُ إِلَى الْإِقْرَارِ بِمُتَشَابِهِهِ وَ مُوضَحَاتِ بَيِّنَاتِهِ
۱۲. اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَنْزَلْتَهُ عَلَى نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - مُجْمَلًا وَ أَلْهَمْتَهُ عِلْمَ عَجَائِبِهِ مُكْمَلًا وَ وَرَثَتَنَا عِلْمَهُ مُفَسَّرًا
۱۳. وَ فَضَّلْتَنَا عَلَى مَنْ جَهَلَ عِلْمَهُ وَ قَوَّيْتَنَا عَلَيْهِ لِتَرْفَعَنَا فَوْقَ مَنْ لَمْ يُطِيقِ حَمَلَهُ
۱۴. اللَّهُمَّ فَكَمَا جَعَلْتَ قُلُوبَنَا لَهُ حَمَلَةً وَ عَرَفْتَنَا بِرَحْمَتِكَ شَرَفُهُ وَ فَضْلُهُ
۱۵. فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ الْخَطِيبِ بِهِ وَ عَلَى آلِهِ الْخُرَّانِ لَهُ
۱۶. وَ اجْعَلْنَا مِمَّنْ يَعْتَرِفُ بِأَنَّهُ مِنْ عِنْدِكَ حَتَّى لَا يُعَارِضَنَا الشُّكُّ فِي تَصْدِيقِهِ وَ لَا يَخْتَلِجَنَا الزَّيْغُ عَنِ قَصْدِ طَرِيقِهِ
۱۷. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اجْعَلْنَا مِمَّنْ يَعْتَصِمُ بِحَبْلِهِ وَ يَأْوِي مِنَ الْمُتَشَابِهَاتِ إِلَى حِرْزِ مَعْقِلِهِ
۱۸. وَ يَسْكُنُ فِي ظِلِّ جَنَاحِهِ وَ يَهْتَدِي بِضَوْءِ صَبَاحِهِ وَ يَقْتَدِي بِتَبْلُجِ إِسْفَارِهِ وَ يَسْتَصِيحُ بِمِصْبَاحِهِ وَ لَا يَلْتَمِسُ الْهُدَى فِي غَيْرِهِ
۱۹. اللَّهُمَّ وَ كَمَا نَصَبْتَ بِهِ مُحَمَّدًا عَلَمًا لِلدَّلَالَةِ عَلَيْكَ وَ أَنْهَجْتَ بِآلِهِ سُبُلَ الرِّضَا إِلَيْكَ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ

^۱ صحیفه سجادیه، دعای ۴۲، ص ۱۷۴

٢٠. وَاجْعَلِ الْقُرْآنَ وَسِيلَةً لَنَا إِلَى أَشْرَفِ مَنَازِلِ الْكَرَامَةِ وَ سَلِّمْنَا نَعْرُجُ فِيهِ إِلَى مَحَلِّ السَّلَامَةِ
٢١. وَ سَبِّبْنَا نُجْزَى بِهِ النَّجَاةَ فِي عَرِصَةِ الْقِيَامَةِ وَ ذَرِيعَةً نَقْدُمُ بِهَا عَلَى نَعِيمِ دَارِ الْمُقَامَةِ
٢٢. اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ احْطَطْ بِالْقُرْآنِ عَنَّا ثِقَلِ الْاَوْزَارِ وَ هَبْ لَنَا حُسْنَ شَمَائِلِ الْاَبْرَارِ
٢٣. وَ اَقِفْ بِنَا اَثَارَ الَّذِيْنَ قَامُوْا لَكَ بِهٖ اَنَاءَ اللَّيْلِ وَ اطْرَافَ النَّهَارِ حَتَّى تُطَهِّرَنَا مِنْ كُلِّ دَنَسٍ يَنْطَهِيْرُهُ
٢٤. وَ تَقْفُوْا بِنَا اَثَارَ الَّذِيْنَ اسْتَضَاءُوْا بِنُوْرِهِ وَ لَمْ يُلْهِهِمُ الْاَمَلُ عَنِ الْعَمَلِ فَيَقْطَعُوْهُمْ بِخُدْعِ غُرُوْرِهِ
٢٥. اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اجْعَلِ الْقُرْآنَ لَنَا فِي ظُلْمِ اللَّيْلِ مُوْنِسًا وَ مِنْ نَزَعَاتِ الشَّيْطَانِ وَ خَطَرَاتِ
الْوَسَاوِسِ حَارِسًا

٢٦. وَ لِاِقْدَامِنَا عَنِ ثِقَلِهَا إِلَى الْمَعَاصِي حَابِسًا وَ لِالسَّنَنِ عَنِ الْخَوْضِ فِي الْبَاطِلِ مِنْ غَيْرِ مَا آفَةٌ مُخْرِسًا
٢٧. وَ لِجَوَارِحِنَا عَنِ اقْتِرَافِ الْاَثَامِ زَاجِرًا وَ لِمَا طَوَّتِ الْعَفْلَةُ عَنَّا مِنْ تَصَفُّحِ الْاِعْتِبَارِ نَاشِرًا حَتَّى تُوَصِّلَ إِلَى قُلُوْبِنَا
فَهُمْ عَجَابِيْهِ

٢٨. وَ زَوَاجِرَ اَمَثَالِهِ الَّتِي ضَعَفَتِ الْجِبَالُ الرُّوَّاسِيَّ عَلَى صَلَابَتِهَا عَنِ احْتِمَالِهِ
٢٩. اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اَدِمْ بِالْقُرْآنِ صِلَاحَ ظَاهِرِنَا وَ احْجُبْ بِهٖ خَطَرَاتِ الْوَسَاوِسِ عَنِ صِحَّةِ ضَمَائِرِنَا
٣٠. وَ اغْسِلْ بِهٖ دَرْنَ قُلُوْبِنَا وَ عِلَاقِقَ اَوْزَارِنَا وَ اجْمَعْ بِهٖ مُنْتَشِرَ اُمُوْرِنَا
٣١. وَ اَرُوْ بِهٖ فِي مَوْقِفِ الْعَرْضِ عَلَيْكَ ظَمًا هُوَاجِرِنَا وَ اَكْسِنَا بِهٖ حُلُلَ الْاَمَانِ يَوْمَ الْفَرَجِ الْاَكْبَرِ فِي نُشُوْرِنَا
٣٢. اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اجْبُرْ بِالْقُرْآنِ خَلْتَنَا مِنْ عَدَمِ الْاِمْلَاقِ
٣٣. وَ سُقْ اِلَيْنَا بِهٖ رَعْدَ الْعَيْشِ وَ خِصْبَ سَعَةِ الْاَرْزَاقِ وَ جَنَّبْنَا بِهٖ الضَّرَائِبَ الْمَذْمُوْمَةَ وَ مَدَانِي الْاَخْلَاقِ
٣٤. وَ اعْصِمْنَا بِهٖ مِنْ هُوَّةِ الْكُفْرِ وَ دَوَاعِي النَّفَاقِ حَتَّى يَكُوْنَ لَنَا فِي الْقِيَامَةِ اِلَى رِضْوَانِكَ وَ جِنَانِكَ قَائِدًا
٣٥. وَ لَنَا فِي الدُّنْيَا عَنِ سُخْطِكَ وَ تَعَدَّى حُدُوْدِكَ دَائِدًا وَ لِمَا عِنْدَكَ بِتَحْلِيلِ حَلَالِهِ وَ تَحْرِيْمِ حَرَامِهِ شَاهِدًا
٣٦. اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ هَوِّنْ بِالْقُرْآنِ عِنْدَ الْمَوْتِ عَلَى اَنْفُسِنَا كَرْبَ السِّيَاقِ وَ جَهْدَ الْاَيْنِيْنَ
٣٧. وَ تَرَادُفِ الْحَشَارِجِ اِذَا بَلَغَتِ النُّفُوسُ التَّرَاقِيَّ وَ قِيلَ مَنْ رَاقٍ وَ تَجَلَّى مَلَكُ الْمَوْتِ لِقَبْضِهَا مِنْ حُجْبِ الْغُيُوبِ
٣٨. وَ رَمَاهَا عَنِ قَوْسِ الْمَنَآيَا بِاَسْهُمِ وَ حَشَّةِ الْفِرَاقِ وَ دَافَ لَهَا مِنْ دُعَافِ الْمَوْتِ كَاسًا مَسْمُوْمَةَ الْمَذَاقِ
٣٩. وَ دَنَا مِنَّا اِلَى الْاٰخِرَةِ رَحِيْلًا وَ انْطَلَقَ وَ صَارَتِ الْاَعْمَالُ قَلَابِدًا فِي الْاَعْنَاقِ وَ كَانَتِ الْقُبُوْرُ هِيَ الْمَاوِي اِلَى
مِيَقَاتِ يَوْمِ التَّلَاقِ

٤٠. اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ بَارِكْ لَنَا فِي حُلُوْلِ دَارِ الْبِلَى وَ طُوْلِ الْمُقَامَةِ بَيْنَ اَطْبَاقِ الثَّرَى وَ اجْعَلِ الْقُبُوْرَ بَعْدَ
فِرَاقِ الدُّنْيَا خَيْرَ مَنَازِلِنَا
٤١. وَ اَفْسَحْ لَنَا بِرَحْمَتِكَ فِي ضَيْقِ مَلَاْحِدِنَا وَ لَا تَفْضَحْنَا فِي حَاضِرِي الْقِيَامَةِ بِمُوبِقَاتِ اَثَامِنَا

۴۲. وَ اَرْحَمِ بِالْقُرْآنِ فِي مَوْقِفِ الْعَرْضِ عَلَيْكَ ذُلٌّ مَقَامِنَا وَ تَبَّتْ بِهِ عِنْدَ اضْطِرَابِ جِسْرِ جَهَنَّمَ يَوْمَ الْمَجَازِ عَلَيْهَا زَلٌّ
أَقْدَامِنَا

۴۳. وَ نُورٌ بِهِ قَبْلَ الْبَعْثِ سُدْفٌ قُبُورِنَا وَ نَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ كَرْبٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ شِدَائِدِ أَهْوَالِ يَوْمِ الطَّامَةِ

۴۴. وَ بَيِّضٌ وَجُوهَنَا يَوْمَ تَسْوَدُ وَجُوهُ الظُّلْمَةِ فِي يَوْمِ الْحَسْرَةِ وَ النَّدَامَةِ

۴۵. وَ اجْعَلْ لَنَا فِي صُدُورِ الْمُؤْمِنِينَ وَدًّا وَ لَا تَجْعَلِ الْحَيَاةَ عَلَيْنَا نَكْدًا

۴۶. اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَ رَسُوْلِكَ كَمَا بَلَغَ رِسَالَتَكَ وَ صَدَعَ بِأَمْرِكَ وَ نَصَحَ لِعِبَادِكَ

۴۷. اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ نَبِيَّنَا -صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَ عَلٰى آلِهِ- يَوْمَ الْقِيَامَةِ اَقْرَبَ النَّبِيِّنَ مِنْكَ مَجْلِسًا

۴۸. وَ اَمَكْتَهُمْ مِنْكَ شَفَاعَةً وَ اَجَلَّهُمْ عِنْدَكَ قَدْرًا وَ اَوْجَهَّهُمْ عِنْدَكَ جَاهًا

۴۹. اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ شَرَّفْ بُنْيَانَهُ وَ عَظَّمْ بُرْهَانَهُ

۵۰. وَ ثَقِّلْ مِيزَانَهُ وَ تَقَبَّلْ شَفَاعَتَهُ وَ قَرِّبْ وَسِيْلَتَهُ وَ بَيِّضْ وَجْهَهُ وَ اَتِمِّمْ نُورَهُ وَ اَرْفَعْ دَرَجَتَهُ

۵۱. وَ اَحْيِنَا عَلٰى سُنَّتِهِ وَ تَوَفَّنَا عَلٰى مِلَّتِهِ وَ خُذْ بِنَا مِنْهَاجَهُ وَ اسْلُكْ بِنَا سَبِيْلَهُ

۵۲. وَ اجْعَلْنَا مِنْ اَهْلِ طَاعَتِهِ وَ احْشُرْنَا فِي زُمْرَتِهِ وَ اُوْرِدْنَا حَوْضَهُ وَ اسْقِنَا بِكَأْسِهِ

۵۳. وَ صَلِّ اَللّٰهُمَّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ صَلَاةً تُبَلِّغُهُ بِهَا اَفْضَلَ مَا يَأْمُلُ مِنْ خَيْرِكَ وَ فَضْلِكَ وَ كَرَامَتِكَ اِنَّكَ ذُو رَحْمَةٍ

وَ اَسِعَةٍ وَ فَضْلٍ كَرِيمٍ

۵۴. اَللّٰهُمَّ اجْزِهِ بِمَا بَلَغَ مِنْ رِسَالَاتِكَ وَ اَدِّىْ مِنْ آيَاتِكَ وَ نَصَحَ لِعِبَادِكَ وَ جَاهَدَ فِي سَبِيْلِكَ اَفْضَلَ مَا جَزَيْتَ اَحَدًا

مِنْ مَلَائِكَتِكَ الْمُقْرَبِينَ وَ اَنْبِيَائِكَ الْمُرْسَلِينَ الْمُصْطَفِينَ

۵۵. وَ السَّلَامُ عَلَيْهِ وَ عَلٰى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَكَاتُهُ

۱. ای خداوند، تو مرا یاری دادی که کتاب تو را از آغاز تا انجام تلاوت کنم، کتابی که آن را همانند نوری نازل کرده‌ای

۲. و بر هر کتاب که پیش از این نازل کرده‌ای گواهی ساختی و بر هر سخن که گفته‌ای برتریش نهاده‌ای.

۳. فرقانی است که بدو حلال و حرامت را از هم جدا کرده‌ای. قرآنی است که بدو شرایع و احکام خویش آشکار ساخته‌ای.

۴. کتابی است که در آن برای بندگان هر چیز را واضح و روشن بیان کرده‌ای. وحیی است که بر پیامبرت محمد صلی الله علیه و آله نازل کرده‌ای.

۵. بار خدایا، قرآن را نوری قرار داده‌ای که در پرتو آن از تاریکی‌های گمراهی و نادانی برهیم،

۶. و شفایی برای هر که از سر تصدیق بر آن گوش نهد،

۷. و ترازوی عدلی که زبانه‌اش از حق منحرف نشود، و چراغ هدایتی که فروغ برهانش را خاموشی نیست،

۸. و رایت نجاتی که هر که قدم در پی‌اش نهاد و آیین او پیشه ساخت گمراه نشود.

۹. و آنکه چنگ در دستاويز عصمتش زد، دست هلاکت بدو نرسد.
۱۰. ای خداوند، همچنان که ما را به تلاوت قرآن یاری دادی و به عبارات نیکویش خشونت از زبان ما بر گرفتی،
۱۱. اینک ما را از کسانی قرار ده که در نگهداشت و حراست او، آن سان که درخور اوست سعی می‌ورزند و با اعتقاد به تسلیم در برابر آیات محکماتش، تو را عبادت می‌کنند و در برابر متشابهات و دلایل واضحاتش از سر تسلیم اقرار می‌نمایند.
۱۲. بار خدایا، تو این قرآن را بی‌هیچ شرح و تفسیری، بر پیامبرت محمد صلی الله علیه و آله فرستادی و علم به شگفتی‌هایش را سراسر به او الهام فرمودی، و علم تفسیر آن را به ما به میراث دادی
۱۳. و ما را بر آن کس که از علم قرآنش بهره‌ای نبود برتری نهادی و ما را به شناخت قرآن توانایی بخشیدی، تا بر کسانی که یارای حمل آن را ندارند شرف و برتری دهی.
۱۴. بار خدایا، همچنان که دل‌های ما را حاملان قرآن ساختی و به رحمت خود شرف و فضیلت آن به ما شناساندی،
۱۵. بر محمد صلی الله علیه و آله که خطیب قرآن است و خاندان او که خازنان علم قرآنند، درود بفرست
۱۶. و ما را در زمره کسانی قرار ده که از سر صدق معترفند که قرآن از نزد تو نازل شده، تا هیچ شک و تردید، با یقین ما معارضه نکند و چون قدم به راه راست قرآن نهادیم هیچ چیز ما را در راه نلغزاند.
۱۷. بار خدایا، بر محمد و خاندان او درود بفرست و ما را در زمره کسانی قرار ده که در ریسمان قرآن چنگ می‌زنند و چون در شناخت حق از باطل وامانند به دژ استوار او پناه می‌جویند
۱۸. و در سایه گسترده بالهایش می‌آرامند و در پرتو صبح تابناکش راه خویش می‌یابند و آن مشعل فروزان را فرا راه خود می‌دارند و چراغ معرفت خویش از چراغ او می‌افروزند و جز او از کسی هدایت نمی‌آموزند.
۱۹. ای خداوند، همچنان که محمد را قرآن دادی و او را چون علمی بر افراشتی تا راهنمای خلق به سوی تو باشد و به راهنمایی آل محمد راه‌های خشنودی خویش آشکار ساختی، پس بر محمد و خاندان او درود بفرست
۲۰. و قرآن را برای ما وسیله‌ای ساز که بدان بر شریف‌ترین منازل کرامت فرارویم، و نردبانی که بدان به جایگاه امن و سلامت عروج کنیم،
۲۱. و سببی که بدان رهایی در عرصه رستخیز را پاداش یابیم و دست افزاری که بدان از نعیم دارالمقام بهشت تمتع جویم.
۲۲. بار خدایا، بر محمد و خاندان او درود بفرست و به یمن قرآن بار سنگینی گناهان از دوش ما بردار و صفات و خصال نیکانمان ارزانی دار
۲۳. و به راه آنان بر که در همه حال، شب هنگام و بامداد و شامگاه، برای رضای تو قرآن می‌خوانند و به کارش می‌بندند، تا به آب رحمتش ما را از هر آلودگی پاکیزه سازی
۲۴. و راه کسانی فرا پیشمان گذاری که از نور قرآن روشنایی جسته‌اند و آرزوها و خواهش‌های نفسانی از کارشان باز نداشت تا به خدعه و فریب تباہشان سازد.

۲۵. بار خدایا، بر محمد و خاندانش درود بفرست و قرآن را در تاریکی شب مونس ما گردان و در برابر کشش‌ها و گرایش‌های شیطان و خاطرات و سوسه‌انگیز، نگهبان ما قرار ده.
۲۶. و چنان کن که قرآن پاهای ما را از سپردن راه معاصی باز دارد و زبان را از گفتن سخن باطل بی هیچ آفتی که زبان را رسیده باشد، لال گرداند،
۲۷. و اعضا و جوارح ما را از ارتکاب گناهان مانع آید و طومار عبرت‌ها را که به دست غفلت پیچیده شده پیش روی ما بگشاید،
۲۸. تا عجایب قرآن و مثل‌ها و قصه‌های هشدار دهنده آن که کوه‌های سخت از تحمل آن ناتوانند، به دل‌های ما راه یابد.
۲۹. بار خدایا، بر محمد و خاندان او درود بفرست و به قرآن، آراستگی ظاهر ما را دوام بخش و تطاول خاطره‌های و سوسه‌انگیز از صفای ضمائر ما دور بدار
۳۰. و آلودگی از دل‌های ما بزدای و پیوند دل ما از گناهان بگسل و پریشانی‌های ما به سامان آور
۳۱. و چون در گرمای طاقت سوز قیامت برای بازخواست به پیشگاه تو می‌ایستیم، تشنگی ما تسکین ده و در روز رستاخیز، روز وحشت بزرگ بر پیکر ما، جامه ایمنی بپوش.
۳۲. بار خدایا، بر محمد و خاندانش درود بفرست و به یمن قرآن، بینوایی ما را به بی‌نیازی جبران نمای
۳۳. و زندگی خوش و فراوانی نعمت و وسعت رزق به ما عطا کن و ما را از صفات ناپسند و خصال نکوهیده دور دار
۳۴. و از فرو غلتیدن به گودال کفر و آنچه موجب نفاق است در امان دار، تا در قیامت رهنمای ما به سوی خشنودی و بهشت تو باشد
۳۵. و ما را در دنیا از سخط تو و تجاوز از حدود تو حفظ کند و احکام حلال و حرام تو را گواه باشد.
۳۶. بار خدایا، بر محمد و خاندانش درود بفرست و چون مرگ فرا رسد، به مدد قرآن بر ما آسان کن اندوه جان‌کندن را و رنج نالیدن را
۳۷. و به تنگنا افتادن نفس‌ها را به هنگامی که جان به گلوگاه می‌رسد و در آن حال یکی گوید: آیا افسون‌کننده‌ای نیست؟ در این حال فرشته مرگ برای گرفتن جان، از درون پرده‌های غیب آشکار شود
۳۸. و از کمان مرگ تیرهای وحشت فراق به سوی او بگشاید و برایش جامی از زهر قتال مرگ بیامیزد
۳۹. و زمان رحیل و رخت بر بستن به سرای آخرت نزدیک شود و اعمال چونان قلاده‌هایی بر گردن‌ها افتد و از آن پس تا روز رستاخیز گورها مأوای ما شود.
۴۰. بار خدایا، بر محمد و خاندانش درود بفرست و ورود ما را به آن سرای کهنه و درنگ دراز ما را میان طبقات خاک سرد بر ما مبارک گردان. پس از بیرون شدن ما از دنیا، گورهای ما را بهترین منازل ما قرار ده
۴۱. و به فضل و رحمت خویش گورهای تنگ ما فراخ ساز و ما را در میان انبوه مردم که در عرصات گرد می‌آیند، به کیفر گناهان تباه‌کننده‌مان رسوا مساز.

۴۲. ای خداوند، در آن هنگام که در پیشگاه تو به صف ایستاده‌ایم، به برکت قرآن بر خواری و بیچارگی ما رحمت آور و به هنگام گذشتن از پل لرزان جهنم، ما را به قرآن ثبات بخش که پاهایمان نلغزد.
۴۳. ای خداوند، قبل از آنکه ما را از گور برانگیزی، ظلمت گورهای ما به قرآن روشنی بخش و از اندوه روز حساب و لحظات هول‌انگیز قیامت رهایی ده.
۴۴. ای خداوند، در آن روز حسرت و ندامت که ستمکاران سیاه رویند، ما را سپید روی گردان.
۴۵. و دوستی ما در دل‌های مؤمنان انداز و زندگی ما بر ما دشوار مگردان.
۴۶. بار خدایا، درود بفرست بر محمد بنده خود و پیامبر خود، به پاس آنکه پیام تو به مردم رسانید و فرمان تو به آواز بلند در گوش خلق کشید و بندگان را اندرزهای نیکو داد.
۴۷. ای خداوند، چنان کن که جایگاه پیامبر ما صلی الله علیه و آله، در روز حشر از همه پیامبران نزدیک‌تر به تو باشد.
۴۸. و شفاعتش از همه پذیرفته‌تر و منزلتش در نزد تو از همه فراتر و جاه و حشمتش از همه افزون‌تر باشد.
۴۹. بار خدایا، بر محمد و خاندانش درود بفرست و بنای دین او از همه دین‌ها افراشته‌تر دار و برهان او عظیم‌تر گردان.
۵۰. و ترازوی حسنات او سنگین‌تر نمای و شفاعتش بپذیر و مقرب خود گردان و روسپیدش فرمای و نورش به کمال رسان و درجاتش فرا بر.
۵۱. و ما را بر سنت او زنده بدار و بر دین او بمیران و در راه او سیر ده و بر طریقه او روانه دار.
۵۲. و فرمانبردار او گردان و به گروه او درآور و بر سر حوض او بر و از جام او سیراب نمای.
۵۳. درود بفرست ای خدای من بر محمد و خاندان او، درودی که به برکت آن او را به برترین مایه از خیر و فضل و کرامت که امید می‌دارد برسانی، که عرصه رحمت تو بس پهناور است و تویی آن خدای بخشنده کریم.
۵۴. بار خدایا، محمد را به پاداش رسانیدن پیام‌های تو و عرضه آیات تو و اندرز دادنش به بندگان تو و جهاد در راه تو، جزای خیر ده، جزایی برتر از هر جزایی که ملائکه مقرب و پیامبران مرسل و برگزیده خود را داده‌ای.
۵۵. و السلام علیه و علی آله الطیبین الطاهرین و رحمه الله و برکاته.